

UNIVERSAL
LIBRARY

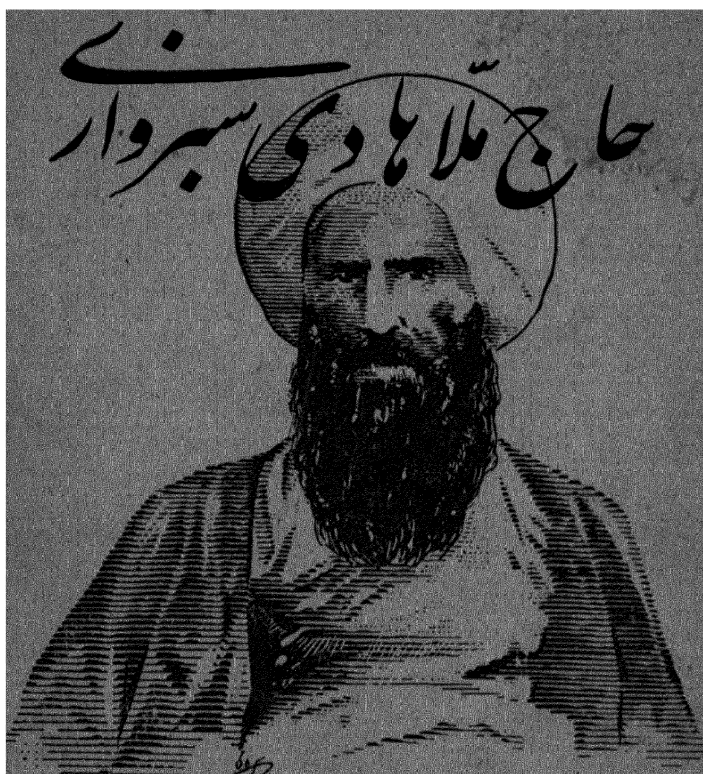
OU_190196

UNIVERSAL
LIBRARY

زبان و فرهنگ ایران

۱۱

زندگانی و فلسفه



معلم

مرتضی مدرسی چهاردهی

ناشر

کتابخانه یکتا

۴۰ ریال

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

1895/م - ز

Accession No.

16A10

Authc

۱۳۳۳

مرکز مدرسی جبار رحیمی

Title

زندگانی و فلسفه ص ۲۰۲ مله مادی سنی واری

This book should be returned on or before the date last marked below

زبان و فرهنگ ایران

۱۱

تذکره مدرسی

۲

زندگانی و فلسفه

حاج ملاهادی سبزواری

۱۲۸۹ - ۱۲۱۲

ق. ۵

بقلم :

مرتضی مدرسی چهاردهی

ناشر

کتابخانه آملوژی

تهران - خیابان شاه آباد

۱۷۸۱۵

حق چاپ محفوظ
و مخصوص مؤلف است

چاپخانه تابش تهران
آبانماه ۱۳۳۴

این کتاب بهمت آقای حاج مهدی ابراهیمی دریانی که
از بازرگانان روشن ضمیر و فرهنگ دوست کشورند و تاکنون
مؤسس چند آثار و انبیه فرهنگی در تهران و آذربایجان
می باشند، بچاپ رسید و نشر آن بدون بهره ای باین کتابفروشی
واگذار گردید.

تذکر این نکته از طرف ناشر فقط برای ابراز تشکر
است که از طرف اینگونه بازرگانان بفرهنگ و مطبوعات
توجه میشود.

سید عبدالغفار طهوری

۴۴۸۱۲

فهرست

- | | |
|----|-------------------------------------|
| ۴ | ۱ - مقدمه |
| ۹ | ۲ - مقام علمی و روحانی اسرار |
| ۱۲ | ۳ - چگونگی زندگانی اسرار |
| ۳۲ | ۴ - داستانهای اسرار |
| ۵۳ | ۵ - شعر و شاعری اسرار |
| ۵۷ | ۶ - نظری بـفلسفه اسرار |
| ۶۲ | ۷ - تفسیر قرآن از نظر حکیم سبزواری |
| ۶۳ | ۸ - تألیفات اسرار |
| ۶۵ | ۹ - حواشی شرح منظومه |
| ۶۹ | ۱۰ - تولد و وفات اسرار |
| ۷۵ | ۱۱ - پرسش و پاسخ فلسفی |
| ۸۰ | ۱۲ - سخنی چند در باره مدرسی چهاردهی |

بنام خداوند بخشنده مهر بان

۱- مقدمه

پدران من همه از عالمان دین بودند که به پندار و کردار و گفتار حاج ملاهادی سبزواری دایستگی داشتند و بداستانهای از مقامات روحانی حکیم سبزواری مکتوب میشدند.

کم کم حکایات دل انگیز آنان در ما با شیر اندرون شده بود تا نکارنده ناچیز این سطور هنگام تحصیل در علوم اسلامی در نجف اشرف «که حقاً بزرگترین و قدیم ترین دانشگاه جهان مذهب شیعه است» بتالیفات اسرار سبزواری آشنا گردید و یادداشت‌هایی درباره زندگی و فلسفه او نوشت پس از دریافت اجازات روایتی و اجتهاد از بزرگترین استادان علوم اسلامی و مراجع تقلید مذهب جعفری در سال هزار و سیصد و پانزده خورشیدی به تهران آمده و پس از دریافت لیسانس در رشته علوم معقول بنا بمقتضیات و اوضاع و احوال زمان به همراهی دوستان فاضل نخستین جمعیت لیسانسیه‌های علوم معقول و منقول را بنا نهاد و در حقیقت معمار مجله

ماهنامه علمی و تاریخی «جلوه» که ناشر افکار جمعیت مزبور بود گردید

بخشی از تذکره تاریخی خود را «که زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری جزئی از آنهاست» با ملاحظه و تهذیب استاد علامه فقید محمد قزوینی در دوره دو ساله مجله جلوه بیچاپ رسانید. و ازدور و نزدیک مورد توجه فضلا و دانشمندان ابران و کشورهای بیگانه قرار گرفت و نویسندگان آنرا مورد تشویق و تقدیر قرار دادند و مکرر درخواست چاپ جداگانه آنرا نمودند اینک پس از تالیف و نشر رساله زندگی و فلسفه «شیخ احمد احساسی» با تجدید نظر در رساله زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری را به شیفتگان فرهنگ ایران و اسلام ارمغان مینماید.

طهران ۱۷ ربیع الاولی ۱۳۲۵

برابر ۱۱ آبانماه ۱۳۲۴ خورشیدی

مرتضی مدرسی چهاردهی

۲- مقام علمی و روحانی اسرار

بعد از صدرالدین شیرازی صاحب کتاب‌های بسیار مشهور «اسفار - اربعه» و «شرح اصول کافی» و چند کتاب دیگر و عبدالرزاق لاهیجی مؤلف کتاب‌های نفیس «شرح تجوید» و «شوارق» و «گوهر مراد» دیگر حکیمی بنام در رشته‌های حکمت اشراق و مشاء در جهان اسلامی و کشور ایران ظهور نکرد و چون سخنان شیخ احمد احسانی دانشمند روحانی دستکاه نوینی را بنام کلام اهل بیت تأسیس نمود و هوشمندان کم و بیش بدان متمایل شدند تا آنکه ملا محمد اسمعیل اصفهانی حکیم و ملا علی نوری استادان حاج ملا هادی سبزواری برای نخستین بار در رشته حکمت و علوم الهی به سخنان شیخ انتقاد نمودند و پس از آن نوبت به حاج ملا هادی سبزواری رسید که بزرگترین حوزه بحث و تدریس حکمت اشراق و مشاء را در سبزواری تأسیس کرد.

آوازه شهرت فلسفی و عرفانی اسرار در تمام ایران و بعضی از کشورهای اسلامی مانند افغانستان و هند و عراق عرب پیچید و تشنگان حکمت اسلامی از راه‌های دور به سبزواری می‌شتافتند تا عقاید و آراء حکیمان ایران و یونان و اسلام را از آخرین حکیم اسلامی بشنوند و چند سالی در حجره مدرسه در سبزواری مقیم میشدند و از بیانات حکیم

بزرگ سبزواری و شاگردان بزرگوارش بهره‌مند میشدند و چون دستگاه کلامی و اخبار شیخ و شاگردانش تشکیلات مرتب و منظمی داشت پیروان پاکدل آنان هم دوستدار کلمات شیخ بودند در انتشار آن کوشا بودند ولی کسانی که ذوق فلسفی و یاعرفانی داشتند و از رشحات بیانات اسرار و شاگردانش بهره‌مند شده بودند نوشته‌های شیخ احمد و شاگردان او را بیرون از اصطلاح فلاسفه و عرفا میدانستند و ده‌ها کتاب در رد و انتقاد عقاید شیخیه نوشتند^(۱) از هنگام ظهور اسرار سبزواری تا کنون بحث و تدریس حکمت‌های مشاء و اشراق در حوزه‌های علمی نجف اشرف و کربلا - سامرا - کاظمین - قم - مشهد - اصفهان - شیراز و سایر شهرهای ایران کتاب شرح منظومه حکیم سبزواری تدریس میشود و در تمام محفل‌های علمی ایران از صاحب منظومه سخن می‌گویند و داستانهای از او بر سر زبان‌های اهل ذوق و عرفان است که تا اندازه‌ای در خلال سطور این رساله نمودارست تا در دفتر زمانه از حکیم بزرگ اسلامی بیادگار بماند.

چنانکه میدانیم در دوره ناصرالدین شاه قاجار کسانی که برای زیارت بمشهد میرفتند با کاروان و کجاوه بود و بواسطه دوری و ناامنی راه مسافرت آنان تقریباً یک‌ماه بطول کشید و بیشتر مسافران در هنگام سفر هم وصیت میکردند و پس از بازگشت از سفر خراسان تمام دوستان و آشنایان و مردم کوی و برزن مسافر بدیدار زوار خراسان می‌شتافتند مهمانی‌ها میدادند و قربانی‌ها میکردند و شادی‌ها مینمودند و دیدار زوار

۱ - رساله شیخ احمد احسائی بقلم نگارنده از انتشارات کتابفروشی

علی اکبر علمی در تهران

کمتر از تشریفات عروسی نبود و تقریباً يك ماه تمام زوار خراسان و کربلا بدید و باز دید سرگرم میشدند و از طی مسافت آنچه دیدنی و شنیدنی بود قصه‌ها می‌گفتند و این گونه داستانها هم زبان بزبان نقل میشد.

مسافران خراسان هم چندشی رادرسبزار می‌گذرانیدند و چون آوازه دانش و شهرت علمی و تقوای حاج ملاهادی رامی شنیدند در هنگام بازگشت از سفر برای دوستان و یاران شهر خود می‌گفتند و شاگردان مدرسه اسرار هم که از علما و روحانیون درهرشهری بودند سخنان مسافر را تایید مینمودند این عوامل کمک بزرگی بشهرت اسرار کرد.

آزمان‌ها درهرکجا دانشمندی پارسا زندگانی میکرد گمنام نمی‌مرد و مردم پاکدل آن عصر وسایل دلگرمیش را فراهم می‌ساختند و پروانه وار از خرمن دانش و فضیلتش بهره‌مند میشدند.

چنانکه یکی از دوستان دانشمند می‌گفت درچند سال پیش درشهر کوچک ما درمازندران امام زاده‌ای بود که شب‌های جمعه چندین من شمع مردم آن سامان در آن بقعه روشن میکرد دند و دانشمندی علامه و بزرگوار در گوشه آن شهر بفلاکت و گمنامی بسر می‌برد بارها می‌گفت ای همشهریان عزیز نخست معلوم نیست چه کسی در این بقعه دفن شده است در هیچ يك از مزارات و کتابهای انساب نامش را پیدانکردم تازه اگر مرد شریف و وارسته ای هم بود هرگاه در زمان ما بود می‌آمد و در نزد من درس می‌خوانده و مرا بتیره بختی گذاشته اید و بول خود را برای بقعه مجبـول الهویه ای مصرف می‌کنید شما را به خدا این عقل و ایمان است !

خلاصه در آن روزگار دوستانان حکمت آرزو داشتند که ترك

آشیانه خود را نموده و بسبزوار بروند تا در حوزه درس حکیم بزرگ
 زمانه شرکت کنند و از زبان او حقایق اشیاء و حکمت لقمان و نظریات
 ارسطو و افلاطون و فارابی و ابن سینا و سایر فلاسفه بزرگ جهانرا بشنوند
 آنانی که لقمه نان و پنیری داشتند زحمت سفر را بخود هموار کرده و با
 قافله و کاروان بسبزوار می شتافتند و آنانی که در فشار زندگانی بودند
 و تشنه معرفت بودند گاهی پیاده و زمانی سواره طی طریق نموده و خود
 را بسبزوار میرساندند تا عطش علمی و فلسفی خود را از سرچشمه انوار معرفت
 سیراب کنند و بهر روز ایام مشعل دانش را در جهان اسلامی شعله ور
 ساختند و هزاران نفر به چراغ تابناک علمی آنان از تاریکی به
 روشنائی رسیدند.

مانند حاج میرزا حسین سبزواری و ملاعلی سمنانی و سید احمد
 ادیب پیشاوری و ملاسلطانعلی گنابادی
 اینک به رویم بر سر تحقیق در چگونگی زندگانی حاج ملا
 هادی سبزواری

۳ - چگونگی زندگی زندگانی اسرار

شرح حال ذیل که اصل آن بخط حاج ملا هادی
 ۱ - شرح احوال نزد نواده پسریشان آقای ضیاء الحق حکیمی
 بقلم خود او
 فرزند آقای عبدالقیوم پسر حاج ملا هادی موجود
 است نمونه ایست از روشن فکری و سادگی و بی آلاشی آن مرد بزرگ
 اصل این شرح بخط حاجی بر کاغذ آبی رنگ بخط شکسته نستعلیق
 نکارش یافته و در پشت آن ورق مهر حاجی بسجعم (باهادی المضلین) بکار

برده موجود است و بطوریکه آقای ضیاء الحق حکیمی از پدر خود روایت میکند از تهران شرح حال حاجی را از خود آن مرحوم میطلبند و ایشانرا انجام این کار را یکی از شاگردان خود محول میکند و او شرح حال مفصلی از فضائل و کرامات و مقامات حاجی مینویسد ولی حاجی آن شرح را نپسندیده و خود این شرح حال مختصر را مینویسد^(۱)

و چون بعضی از احبا مستدعی شد که از کیفیت تحصیل خود و انیت آن و تعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجزی مینگارد که در سن هفت یا هشت سالگی که شروع بصرف و نحو کردیم والدنا الفاضل حشره الله تعالی مع الاخیار عزم بیت الله الحرام فرمودند و در مراجعت در شیراز بر حمت ایزدی پیوستند و حقیر تا عشره کمله از عمر خود درسبزار بودم و بعد جناب مستطاب فضایل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حبر جامع و متقی و ارفع و فقیه بارع و عابد ساجد و ناسک متعهد زبده الاشراف المستغنی عن الاوصاف حبیب ابهستی مشغول بود و والدش باو داعی جمع المال بود رحمه الله علیهم مر از سبزار بمشهد مقدس حرکت داد و آن جناب انزو و تقلیل غذا و عفاف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرائض و نوافل را مراقب بود و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم مساهم و مشارک داشت و کینونت ما بدین سیاق طولی کشید و سنواتی ریاضات و تسلیمیتی داشتیم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه ولی با آنکه خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما میدید نمیگفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره

۱ - نقل از مقدمه ای که دکتر قاسم فنی در باره نامه اسرار نوشته و با سواد آن نامه در مجله یادگار نشر داده اند ص ۵۰ شماره ۳ سال اول مجله یادگار چاپ تهران .

کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردم تا آنکه شوق بحکمت
اشتداد یافت و آوازه حکمت از اصفهان آویزه گوش دل بود و از علوم نقلیه
و دینیہ حظوظ متوافره و سهام متکثره بفضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان
نموده و اموال و املاک بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم و قریب
بهشت سال در اصفهان ماندیم و انزوا و مجانبت هوا بتایید خدا مزاج گرفته
بعد توفیق تحصیل علوم حقیقه و ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب
اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم
خدمت زنده الحکماء الالهیین فخر المحققین و بدر العالمین العاملين و المتخلفین
باخلاف الروحانیین بل باخلاق الله جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسمعیل
اصفہانی قدس سره الشریف و چون آخوند ملا اسمعیل مرحوم شدند دوسه سالی
بالاختصاص خدمت جناب حکیم متآله استاد الکمل المحقق الحقایق والنور
الشارق آخوند ملا علی النوری قدس الله نفسه و روح رمسه حکمت دیدم و دو
سالی در اوایل ورود باصفهان بفقہ جناب المولی النبیہ و العالم الوجیه و المحقق
الفقیه آقا محمد علی مشهور بنجفی اعلى الله مقامه روزی ساعتی حاضر میشدم و
چون بخراسان آمدم پنج سال در مشهد مقدس بتدريس حکمت مشغول بودم با
قلیلی فقه و تفسیر زیرا که علما اقبال بر آنها و اعراض از حکمت بکلیه داشتند
لهذا اعتنای داعی بحکمت سیما اشراق بیشتر بود و بعد از آن دوسه سالی
سفر بیت الله داعی طول کشید و حال بیست و هشت سال است که در دار المومنین
سبزوار بتدريس حکمت مشغولم این است اسباب ظاهریه و در حقیقت
الله هدانی و علمنی و ربانی (دیدہ ای خواهم سبب سوراخ کن) (تساسب
را بر کند از یخ و بن)

در سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار بخراسان در

۴ - ناصرالدین شاه قاجار باره اسرار چنین نوشته اند (۱)
درخانه حکیم

يكشنبه بیست و هشتم محرم - جناب حاج ملاهادی سبزواری به همراهی سپهسالار اعظم بحضور مبارك آمدند و از آنجا که جناب حاجی از اجله حکما و از جمیع صفات غیر حسنه عاری و میرا و در حکمت الهی بهر یست بی پایان و نامتناهی و در سایر علوم صاحب بصیرت و آگاهی و الحق شخصی مرتاض و بهمه جهت ممتاز است بندگان حضرت - اقدس وجود مقدس معظم الیه را محترم ملاقات ایشان را مفتنم شمرده و با ایشان از هر مقوله صحبت داشتند و ضمنا خواهشمند تصنیف کتابی که مخفی اغلب علوم و مواعظ چند باشد شدند جناب ایشان نیز اطاعت امر همایون را متقبل و موقوف بزبان مستقبل داشتند دعای وجود مبارك را گفته رخصت معاودت را جستند و بعد از ایشان جناب علامی حاج میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری و جناب محمد هاشم میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا که قریب پانزده سال است درسبزواری معض ارادت جناب حاج ملاهادی منزوی و مسکون و از جمله تلامذه خاص آن جناب است فیض حضور را بدرک آمده و مورد تقدیر و مراحم خاص شده مرخص شدند . (۲)

۳ - دوشنبه بیست و نهم شهر محرم - آقا رضای عکاس باشی که حسب

الامر بانداختن عکس جناب حاج ملاهادی مامور بود انجام خدمت

۱ - آغاز سفر ناصرالدین شاه قاجار از روز يكشنبه پانزدهم شهر ذی حجه الحرام

۱۲۸۳ هجری پایان سفر يكشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری قمری پایان

تالیف سفرنامه در سلخ شهر جمادی الثانی ۱۲۸۶ بقلم علی نقی ابن حکیم المالک

طبع تهران

۲ - سفرنامه خراسان ص ۱۰۰

مرجوعه را نموده بحضور مشرف شده و شیشه عکس جناب معزی الیه را که بسیار ممتاز برداشته بود از نظر مبارك گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و بخاکپای همایون معروض داشت که جناب حاجی تاکنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع هیکل اشیاء را در صفحه خارج مشاهده نمودند از ملاحظه آن کمال تحیر را پیدا کرده متفکر شدند و چون بر حقیقت آن فی الجملة بصیر گشتند او را در استدلال علوم مناظر و مرایا اسبابی نیکو شمردند. (۱)

۴- غره شهر صفر المظفر - اعلی حضرت اقدس همایونی بخانه جناب حاج ملاهادی سبزواری تشریف فرما گشتند حالت درویشی و اناث البیت مختصر و خانه محقر جناب حاجی که تمام بنای آن منحصر باطاقی از خشت و گل بود در خاطر مشکل پسند مبارك بسیار پسندیده آمد و پسر آن جناب ایشان که الحق اصل معرفت را بر و شاخ حکمت را شمرند مقبول خاطر مرحمت اثر آمده مورد احسان و تشویق شدند اخلاق دلجو و تحقیقات نیکوی جناب حاجی نیز با چشم گریان حضرت ظل سبحان را تا خارج خانه مشایعت کرده بابت خاص و نهایت اخلاص زبان بدعا و ثنای وجود مبارك کرده (۲)

رضاقلیخان هدایت درباره حکیم سبزواری چنین نوشته اند .

۵- هو فخر المحققین و قدوة المتکلمین الحاج میرزا هادی حفظه الله تعالی والد ماجد آن جناب از علمای عهد و صاحب مکتب بوده بملکه معظمه رفته در مراجعت از راه دریابشیر از رحلت یافته جناب مولانا تاعشره

۱- سفرنامه ص ۱۳۲

۲- سفرنامه ص ۱۲۴

کامله از عمر خود در سبزوار میزیسته باصرار جناب عالم عابد ملاحسین سبزواری که با والدش رفیق بوده بمشهد مقدس رضوی رفته بتحصیل کوشید بعد از ریاضات شرعیه و تکمیل فقه و اصول و کلام و حکمت بشری اقتباس حکمت اشراق بخدمت حکمای اصفهان رفته هشت سال در نزد مولانا اسمعیل اصفهانی و ملاعلی نوری حکمت دیدند بعد از مراجعت بخراسان به زیارت مکه رفته به سبزوار برگشتند تا این ایام که هزار و دویست و هفتاد و هشت است بیست و هشت سال است که در آنجا به تألیف و تصنیف و تدریس و تحقیق علوم الهیه مشغول و از عمر شریفش شصت و دو سال رفته صاحب کرامات و مقامات عالیه میباشد تیمنا به بعضی از غزلیات آن جناب میبرداریم^(۱)

تا اینجا آنچه را که نقل کردیم مختصر اطلاعاتیست که در زمان حیات حکیم سبزواری نوشته شده است و اکنون سایر اسناد و مدارکی که بعد از وفات اسرار نوشته شده است در اینجا نقل مینمایم .
در سفر دوم ناصرالدین شاه قاجار بخراسان درباره اوضاع و احوال حاج ملاهادی سبزواری در کتاب مطلع الشمس چنین نوشته اند .

خانه ای که حاجی چهل سال بلکه چهل و پنج سال در آن ساکن بوده اند در طرف دروازه نیشابور و مشتمل بود و حیاط است بیرونی و اندرونی و مدخل بیرونی از سمت مغرب خانه و روبه مشرق است حیات بیرونی عبارت از محوطه ایست شش زرع درشش و در وسط باغچه غیر مرتبی دارد که چهار درخت کوچک قوت در آن غرس شده و باید این اشجار را بعد از ارتحال

۳- شرح خانه
وزندگانی

حاجی نشانده باشند در محاذی مدخل چاه آبی بوده که حالا حالت انطماس یافته فقط طرف مشرق عمارتی ازخشت و گل دارد که از هر زینتی حتی از اندود گاه گل هم عاقل است اطاق وسط که نشیمن است قلمدانی میباشد و پنج ذرع و نیم طول و سه ذرع و نیم عرض دارد سقفش از تیر و روی تیر هیزم نه چوب تراشیده انداخته و روی آن نی ریخته اند طرف جنوب این اطاق دالانی است بعرض يك ذرع و طول تمام اطاق و طاق خشنی روی آن دالان زده اند و بواسطه پنج پله آجری وارد این دالان که کفشکن اطاق است میشده و در ۱۲۷۴ که ناصرالدین شاه عزیمت زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس فرموده بود در روز سه شنبه غره شهر صفر مرحوم حاجی قدس سره اعلی حضرت را در همین اطاق پذیرائی کردند و آن وقت اطاق فرش بود ریادداشت اما در سال ۱۳۰۰ هجری که ناصرالدین شاه از ارض اقدس مراجعت میکرد و نگارنده در التزام رکاب بود زیارت بیت شریف و کلبه منیف مستعد آمد جز خاک در آن چیزی نیافت اگرچه هنوز بقیه انوار معرفت بر دو دیواران می تافت بالجمله زیر اطاق و دالان خالی و بواسطه يك دریچه که در زیر اطاق نشیمن باز میشود باین انبار که هنگام مشاهده نگارنده پراز گاه بود ورود مینموده اند در سمت شمال این اطاق دالانی است بطول اطاق و به کف زمین حیاط مسقف با تیرونی با اندرون بوده است از این دالان چون گذشتند به محوطه کوچکی میرسند که طویل و بهار بند است يك زوج عامل از حاجی در این طویل بسته میشده بعد از دالان تنگی و در پستی که رو بشمال باز میشود وارد بحیاط اندرونی میکردند طول این حیاط تقریباً ۲۵ ذرع و عرض آن ۱۲ ذرع و در بیرونی و اندرونی فقط آن جاها که در زمستان لابد محل عبور و مرور زیاد است سنك فرش

شده باقی خاك است در حياط اندرونی نیز روبه مشرق عمارت ساخته اند و ارسى سه دهنه بنا کرده که يك ذرع و نیم كرسى دارد .

درچنين ارسى دورا هر و است که پنج پله از سطح زمين بالا ميروند و براى روها ميرسند در دو طرف دالان هادو اطاق است که يکى درود و پنجره دارد و روبه حياط ميشود اطاق ديگر فقط داراى يك در است در زير ارسى سرداب مانند جاى است که حاجى زمستان و تابستان غالباً در آن بسر مى برده اند در جلو ارسى حوضى است دو مرتبه بابين معنى که حوض اول تقريباً بعمق سه چارک ساخته شده بعد طاقى از آجر و آهک روى آن زده اند و دريچه کوچکى از طرف شمال حوض باز است و از آن دريچه از مرتبه تحتانى که پراز آب است آب بالا مى کشند آنچه معلوم ميشود براى اينکه در زمستان آب يـخ نکند مرتبه فوقانى را خالى از آب ميگذاشتند و آب مرتبه تحتانى که به منزله آب انبار مى باشد باقى بوده است باقى فضاي حياط باغچه ايست که چهار پنج در درخت توت کهن در آن ديده ميشود و بعضى حجرات لازمه از قبيل مطبخ و غيره در طرف جنوب حيات واقع شده و تمام اين اطاق ها از خشت و گل است منتها گاه گل دارد .

پس از مشاهده وضع منزل حاجى از خلف بزرگوار ايشان جناب آقا محمد اسمعيل که مردى جامع و فاضل و نمونه از اخلاق و فضائل پدر ملکوتى گوهر خود ميباشد از وضع زندگاني آن عارف ربانى پيرسيد ايشان بشرح ذيل پرداختد و عيال آن مرحوم از پشت در آنچه را آقا محمد اسمعيل بدرستى در نظر نداشتند اظهار مى کردند خلاصه گفتند حاجى هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پائيز ثلث آخر شب را بيدار

بودند و در تاریکی عبادت مینمودند تا اول طلوع آفتاب آنوقت دو پیاله چای بسیار غلیظ سیاه رنگ که در هر پیاله مخصوصاً دوازده مثقال قند میریختند میل میفرمودند و میفرمودند این چای غلیظ شیرین را برای قوت میخورم بتریاك و حب نشاط و اقسام تنباکو و توتون و انقیه هرگز میل و رغبت نمودند دوساعت از روز گذشته بمدرسه تشریف میبردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند بعد بخانه مراجعت کرده نهار میخوردند و نهار ایشان غالباً يك پول نان بود که زیاده از يك سیر از آن نمیخوردند يك کاسه دوغ کم مایه که خودشان در وصف آن میفرمودند دوغ آسمانی گون یعنی دوغی که از کمی برنگ کبود آسمانی باشد نان خورش يك سیر نان نهار آن مرحوم بود بعد از نهار در تابستان ساعتی می خوابیدند عصر چای میل نمیفرمودند شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی غالباً چهار ساعت زیر نیم از شب گذشته شام صرف میکردند و شامشان در اواخر عمر بواسطه کبر سن و نداشتن دندان يك بشقاب چلاو خورش بیکوشت و روغن یعنی اسفناجی یا آب و گوشت بود بیش از شام نیم ساعت دور حیات اندرونی راه میرفتند و بعد از شام در اطاق مخصوص خود که زیر زمین سابق الذکر باشد بعد از کمی راه یافتن در يك بستر ناراحتی که غالباً توشك نداشت می خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سرمی گذاشتند لباس حاجی مدت چند سال يك عبا سیاه مازندرانی بود و يك قبای قدك سبزرنگی که بقدری آنرا شسته بودند که آرنجهای قبایاره شده و چندین وصله برداشته و در زمستان قبای برك شکری رنگ و شلوار برك شکری رنگ و عمامه که در تابستان بر روی شب کلاه کرباسی شب کلاه پوستی طاسی دو رو بود کتابخانه نداشتند و کتاب ایشان منحصر بچند جلد بود قلمدانی که با آن

چندین هزار بیت تصنیف فرموده و حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده موجود بود و نگارنده بزیارت آن فایز شد این قلمدان کار اصفهانی و همتش زرد رنگ و زینت رویش گل و بوته و مدت چهل و پنج سال این قلمدان را در کار داشتند از نقش قلمدان فقط در دو طرف آن چیزی باقی بود نصف بالای غلاف قلمدان شکسته و روی خزانة که جای دوات است چیزی نبود دوات قلمدان برنجی و هنوز مرکبی که بسا آن مینوشته اند در آن دوات بحالت خشکی باقی است عینک آن را زیارت نمودم بموضوعی که بدهاغ میگذاردند و بسرد و شاخ آن که به پشت گوش قرار میگیرد پارچه کبود کرباسی بدست خود بسته بودند که سردی زمستان آهن به پشت گوشت و روی دماغ اذیت نکند نمره این عینک شش است و پانزده سال آن بزرگوار با امدادان خوانده و نوشته اند با عجز و درخواست و خواهش زیاد ازدو پسر عالی کوهرا ن جنابان آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم آن عینک را گرفتن که اسباب شرافت و افتخار و بمنزله دیده بصیرت و چشم عبرت بین این بنده ضعیف البصر باشد و از آن دو خلف با شرف جناب آقا عبدالقیوم شرح ذیل را نگاشت و مهر کرده و جناب آقا محمد اسمعیل هم بنخاتم شریف خود محترم داشته و امضاء کرده اند که این همان عینک مبارک است و اینک آن عینک در نزد نگارنده موجود است و گرامی ترا هزار جعبه لالی منضود است (صورت شرحی که جناب آقا عبدالقیوم نوشته اند)

« یوم جمعه یازدهم ذی القعدة سنه ۱۳۰۰ (هزار و سیصد) که
 موکب مسعود ناصرالدین شاه از مشهد مقدس مراجعت میفرمودند محمد
 حسن خان صنیع الدوله و بخانه ما آمدند و عینک مرحوم خلد آشیان

رضوان مکان حاجی ابوی اعلی الله مقامه را که مدت ۱۵ سال آن مرحوم استعمال میفرمودند به محمد حسن خان صنیع الدوله هدیه کردم انتهى . *

در کتابخانه ملی ملك در تهران قطعه ایست بسیار

۴- عینک حکیم نفیس و مذهب که میگویند عینک حاج ملاهادی در کجاست؟

سبزواری در آن نصب شده است و در ذیل آن

این مکتوب دوبرحاجی و تصدیق آن بخط اعتماد السلطنه نوشته شده است و تصویری از حکیم سبزواری بقلم نقاش و شاعر هنرمند آقای سهیلی خونساری مدیر کتابخانه ملی ملك در آن قطعه قرار داده اند.

و قطعه ذیل آن تصویر از نتایج طبع آقای سهیلی خونساری در پایگاه آن مسطور است و مطلع آن قطعه اینست.

خردش مبین که هست بچشم خرد بزرگ

از مردم بزرگ بود هر چه یادگار

در تهیه این قطعه گرانها از آقای سهیلی خونساری شنیدم که گفت پس از مرگ اعتماد السلطنه کتابخانه او را حراج کردند برخی از کتب ذقیمت وی با عینک مرحوم حاجی نصیب نیای شادروان من (میرزا محمود کتابفروش خونساری) شد کتابها هر يك بکتابخانه انتقال یافت آنگاه من خرد بودم و این عینک که دست مرور زمان از اعتبار آن کاسته بود بمن سپرده شد و من هم چون گوهری گرانها پیوسته در سرای خود داشتم چون سالی بر آمد و بمقام این عینک بیش از پیش آگاه شدم آنرا نظمی نوین داده و بتذهیب درقابی بیاراستم و قطعه ای نیز در پایگاه این عینک سروده و در ذیل خطوط دو پسر حاجی و اعتماد السلطنه مرقوم نمودم .

و تصویر آن جناب که رقم من بود نیز زینت بخش آن صفحه نمود
در سال ۱۳۵۶ هجری قمری و برای آنکه از حوادث مصون ماند آنرا به
کتابخانه ملی ملک تقدیم کرد و اکنون در آنجا است.

يك روز از قنات عمید آباد داشتند و يك شبانه
۵- راه روزی
حكيم روز از قنات قصبه و باغی كه در بیرون پشت ارك
واقع است سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ
بود و از دو قنات مدكوره نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عاید میگردید
و قسمتی از این دخل را با كمال قناعت صرف معاش خود می فرمودند و
باقی به فقراء ایشار و انفاق میشد هر سال در عشر آخر صفر سه شب روزه
خوانی میگردند و یك نفر روزه خوان كریه الصوتی كه در سبزوار بود
دعوت مینمودند و شبی پنج قران بروضه خوان میدادند و نان و آب و
گوشت به فقرائی كه شل و كور و عاجز بودند میخورانیدند و نفری یك قران
نیز به آنها مبدول میداشتند و خمس و زكوة مال خود راهر سال بدست
خود بسادات و ارباب استحقاق میرسانیدند و در این موقع خود جنس را
وزن میگردند و نقد را خود میسپردند تحصیل آن بزرگوار در اصفهان
از زمان تاهل هرگز زیاده از یك زن در خانه نداشتند

۶- هفتاد و هشت سال
وارستگی اما سه عیال داشتند اولی 'چون در گذشت ثانیاً
متاهل شدند عیال ثانی نیز وفات نمود و از آنجا
كه در آن زمان مدت ده ماه در كرمان بسر بردند در آن بلد عیالی كرمانیه
گرفتند و غالب اولاد ایشان از همان عیال كرمانیه است كه در سال ۱۳۰۰
حیات داشت تا شصت سالگی

ریش آن بزرگوار سیاه بود یعنی خضاب میگردند بعد از شصت سال

دیگر بحال خود و سفید می گذاشتند چون گاهی غرر و لالی حکمت و عرفان را برشته نظم می کشیدند اسرار تغلص مینمودند تاریخ تولد ایشان (غریب است یعنی در هزار و دو بیست و دو اوزه متولد شدند و مدت عمر ایشان بحروف ابجد مطابق با حکیم می باشد یعنی تقریباً هفتاد و هشت سال سرای فانی را باشعه معارف نورانی داشتند تا روز بیست و هشت ذیحجه هزار و دو بیست و هشتاد و نه سه ساعت بغروب مانده مرغ روحش از قفس تن بآشیان قدس پرید و بریاض قرب خرامید و ملا محمد کاظم ابن آخوند ملا محمد رضای سبزواری متخلص به (سر) که از شاگردان آن بزرگوار بود در تاریخ رحلت آن مرحوم سرود.

اسرار چو از جهان بدر شد از فرش به رش ناله بر شد
تاریخ وفاتش از پر سند گویم که نمرود زنده تر شد

پس از ارتحال جسد پاك آن جناب را در بیرون دروازه سبزواری معروف به دروازه نیشابور که بر سر راه زواری است بخاک سپردند و پس از چندی مرحوم میرزا یوسف بن میرزا حسن مستوفی الممالک که در این اواخر در دولت علیه منصب صدارت عظمی یافت تکیه و بقعه برای آن مرحوم بنا نمود طول تکیه صد و ده قدم و عرض ۵۵ قدم و از در تکیه که داخل میشدند تقریباً بعد از هفده قدم شروع به بقعه میشود و آن عبارت است از بنای مربع متساوی الاضلاعی که از هر طرف بیست و سه قدم می باشد و از طرف مدخل سه قسمت شده ایوانی بالنسبه بزرگتر که مدخل است و دو اطاق با دو ایوان چنین مدخل داخله بقعه متمن است و دو چهار سمت چهار اطاق دارد که دهنه هر اطاق پنج قدم است و دو اطاق دوازده مشرقی و مغربی شش قدم فرض انداز دارد و در چهار ضلع چهار

نمای کوچک است گنبدی وسیع تقریباً بارتفاع دوازده ذرع ساخته اند
 صورت فراز گچ و در وسط است و صندوق چوبی سبز بطول دودرع و نیم
 و عرض يك ذرع و چارك و ارتفاع دودرع و چارك روی آن قبر قرار داده
 اند داخله گنبد مجصص^(۱) و از پای طاق تابالارا برنك لاچورد مخطط
 و منقش کرده اند در قبلی قبر مرحوم حاجی در همین بقعه ولی در خارج از
 صندوق قبر مرحوم آقا ملا محمد پسر مرحوم حاجی است در قسمت
 جنوبی بقعه نیز يك ایوان بزرگ قرینه ایوان مدخل در وسط و دو حجره
 قرینه دو حجره چنین مدخل در دو طرف ایوان بنا شده طرف مدخل تکیه
 دوسه اطاق طرح شده و مقابل آن نیز اطاق های ناتمام بود که البته بعد
 ها باتمام رسیده در پهلوی در تکیه آب انباری مرحوم حاج ملا محمد صفی
 آبادی از متمولین سبزوار ساخته که از بیرون شیر دارد و راه آب انبار از
 داخل تکیه است و قبر بانی که در سال ۱۳۰۰ فوت شده پهلوی حوض
 آب است تاریخ بنای تکیه و بقعه و رحلت و تولد مرحوم حاجی میرزا
 محمد حسین ادیب ملقب به فروغی رئیس دار الطباعه دولتی و مدیر
 دارالترجمه خاصه همایونی که سالهای دراز در صحبت نگارنده بوده و
 هست در قطعه بنظم آورده که صورت آن از قرار ذیل است.

مرثیه فروغی در وفات حکیم

مرغ لاهوت آشیان ناسوت را بدرود گفتم

پیر کامل گرد ماوی بهر فراز چرخ پیر

در سرای قرب حق باری تعالی بار یافت

عارف ربانی آن صاحب دل روشن ضمیر

۱ - مجصص یعنی گچ کاری

مغزن الاسرار حکمت حاج ملاهادی ا:

در سپهر علم و عرفان بود چون مهر منیر
سال میلادش غریب و مدت عمرش حکیم
شد ز غربت سوی قربت آن حکیم گوشه گیر
بقعه بایست آن شیخ اجل را تا بود
سالکان راه حق را هم مطاف و هم مصیر
راد امجد شخص اول آسمان مکرمت
افتخار ملک و ملت ناقد خرد و کبیر
میرزا یوسف وزیر اعظم ایران که هست
در جلالت بیهمال و در بزرگی بینظیر
کف اهل علم و دانش خواجه درویش دوست
دست گیر مستمند ان کار آگاه بصیر
با خبر از قدر حاجی رحمة الله علیه
نیز در کاری که باید کرد دانا و خبیر
بر فراز تربت او طیب الله بر فراشت
بقعه چون روضه جست و فرح بخش و نظیر
بقعه چون همت و الای خود عالی اساس
صحن آن نزهت فزا و ساحت آن دل پذیر
در هزار و سیصد آن فرخ بنا شد ساخته
تا که زایر را بود جای و مجاور را مجبر (۱)

۱ - مطلع الشمس جلد سوم ص ۱۹۵ - ۲۰۲ طبع تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

بعد از وفات تربت ما در زمین مجبوی

در سینه های مردم عارف مزار ماست

بعد از وفات حاج ملا هادی سبزواری درمائر والاتار درباره وی چنین نوشته اند (وی در دوران این پادشاه (ناصرالدین شاه قاجار) چنان است که ملا صدرای شیرازی در عهد شاه عباس کبیر هر حکیم مقاله و عارف متصوف و مرتاض متشرع که در عصر ما هست انتسابش بباستان اوست و در این مائه گذشته حکمت و معقول را این مرد فرد همانطور تأسیس کرد که شیخ مرتضی (انصاری) فقه و اصول را .

مردم از وی کرامات چند نقل میکنند در سفر اول موکب همایونی به خراسان در سبزوار باین شهریار ملاقاتی حکیمانه کرد در دیباچه حکم الاسرار و در بعضی اشعار بسیرت این پادشاه اظهار اعتقاد نموده تصنیفات بسیار دارد که بعضی مکرر بطبع رسیده تفصیل زندگانی شخصی او در سفر ثانی به خراسان خود بلا واسطه از دو پسر دانشورش آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم و از عیال کرمانیه اش که در وراء پرده نشسته بود و تقریر مینمود بشرح شنیدم و در ترجمه سبزواری از مجلد ثلث مطلع الشمس گنجانیدم و در شعر اسرار تخلص میکرد^(۱)

درباره مدرسه ای که اسرار در آن درس می گفته است چنین نوشته اند (یکی از این مدارس (سبزواری) مدرسه فصیحیه است که مدرس حاج ملا هادی و مسکن طلابست و موقوفات بسیار دارد و بواسطه بی مبالغاتی متولیان نقصان کلی در بنای آن راه یافته و مخصوصاً از جانب منی الجوانب همایون امر بر رسیدگی عمل موقوفه و تعمیر آن شرف صدور یافت^(۲)

۱- باب دهم ص ۱۴۷ چاپ تهران

۲- سفرنامه ناصرالدین شاه بخراسان ص ۱۲۸

درمدرسه الشمس چنین نوشته است

بانی این مدرسه حاجی عبدالصانع سبزواریست و در سال ۱۱۲۶ آنرا با تمام رسانیده شکلا مربع مستطیل و طول آن از مشرق بمغرب وسی و دو حجره تحتانی و فوقانی دارد که طلبه نشین است باد و بالاخانه مدرس و يك مدرس تحتانی و دو ایوان بزرگ در مشرق و مغرب و حجرات همه ایوان دارد چهار باغچه متوازی در فضا و حوض آبی در وسط و دو مدرس تحتانی بر سنک مربع کوچکی از مرمر که در وسط شکلی دیگر نصب است نوشته اند هو الحی الذی لایموت هذا مرقد شریف ... حاجی عبدالصانع ابن امر مرحوم محمد مؤمن سبزواری واقف و بانی این بقعه شریفه توفی فی شهر جمادی الاولی من شهر سنه ۱۱۴۳ هزار و صد و چهل و سه .

مرحوم حاج ملاهادی قدس سره در مدت اقامت سبزوادر این مدرسه تدریس میفرمودند و در زمان آن مرحوم این مدرسه مرمت شده است و بنای آن از آجر و گچ میباشد^(۱)

— حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در کتاب بهین سخن (ص ۲۴) — ۲۵ جات (تهرن) چنین نوشته اند^(۲) هیچکس اسباب قطیبت را مانند حاج ملاهادی نداشت از علم حکمت و عرفان و زهد بی پایان که از راه علم دخلی ننموده و معاشش منحصر با جاره ملک موروثش بود و از مسلمات نزد عالم و عامی که اگر ادعا می نمود (لنخر الناس طراسجداله) و امتیاز تاریخی او ان بود که با توفیر و تسهیل اسباب ریاست ترک هر گونه ریاستی نمود حتی

۱- مطلع الشمس جلد سوم ص ۲۰۹ چاپ تهران ۱۲۰۳ ق . ه

۲ — کیوان قزوینی از معارف عوفای قرن اخیر است که تالیفاتش مانند کیوان نامه و تفسیر قرآن و شرح رباعیات خیام و ترجمه شرح دهای صباح تالیف حاج ملاهادی سبزواری چاپ شده است .

پیشنمازی نکرد و بمهمانی نرفت و بار و ساء بلدش هم بزم نشد تا از آنها پیش افتد و در صدر نشینی و سفره چینی و مجموعه گذاردن و برداشتن و قلیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام و رعوتی ظاهر سازد يك زندگانی ساده بی آرایش بی خودنمایی نمود که امتیاز برای خود قائل نشد و هیچ استفاده از توجهات کامله مردم بخودش ننمود و ثروتی نه اندوخت و لادش را متجملا بار نیاورد و آنها را عادت بر عبتی داد لذا شاگردانش در اتخاذ مسالك برای خود و در انتصاب اقطاب آزاد بودند .

استادان
حكيم
ملا محمد هيجدجی در آخر سه كتاب حاشيه كه
بر شرح منظومه سبزواری تأليف نموده اند در باره
اسرار چنین نوشتند (۱)

از قرار تقریر جناب آقا میرزا سید حسن دامادان مرحوم
و قتیكه از طرف صاحب ناسخ التواریخ شرح حال از وی خواستند این است
که مرقوم میشود

فرموده بود چون در آن زمان اصفهان دارالعلم بود زودتر از موسم
باصفهان رفتم که درك فیض علماء آنجا را بتمایم قصد اقامت یکماه نمودم.
و پدرش حاجی کلباسی و مرحوم شیخ محمد تقی حاضر میشدم
و در تفحص محاضر دیگر نیز بودم روزی از درب مسجدی که قدری از
صحن او در معبر نمایان بود عبور میکردم جمعی از طلاب در آنجا دیدم
و خیال محض فقاهاست وارد شدم جمعیت را از صد متجاوز دیدم در حالی
که علیه اذلال الثیاب خیلی باوقار و سکینه و طلاب از طرفین حریم
شایانی برای او قرار داده بودند چون شروع بدرس کرد دیدم علم کلام است

۱ - هیج از محال خمسہ واقع است میانہ زنجان و قزوین از مضافات
ایر رود ص ۴۲۵ کتاب حاشیه بر منظومه سبزواری چاپ تهران ۱۳۴۶ .

و مسئله توحید حسن تقریر و آداب محاوره اش با شاگردان مرا مفتون گردانید سه روز متوالی بآن محضر شریف رفتم و یافتم تکلیف شرعی خود را در اقامت و تحصیل این علم شریف مؤنه سفر حج را بکتاب و لوازم اقامت صرف کردم ده ساله الاکسری در محضر آن استاد بزرگ آخوند ملا اسمعیل مشغول تحصیل بودم پس از پنج و شش سال در حوزه منتخبه او که پس از فراغت از درس خود بمحضر آخوند ملا علی نوری میرفت من هم حاضر میشدم پس در اقامت هشت سال در سنه ۱۲۴۰ که مرحوم شیخ احمد احسائی باصفهان آمدند حسب الامر آخوند نوری با شاگردان بدرس شیخ حاضر میشدم مدت پنجاه و سه روز بدرس ایشان رفتم در مقام زهد بی نظیر بود ولی فضل ایشان در پیش فضل فضلاء اصفهان نمودی نکرد. در اواخر سنه ۱۲۴۲ که استاد آخوند ملا اسمعیل بسمت تهران تشریف فرما شدند من هم حال بسمت خراسان نمودم و محل اقامت را مشهد مقدس قرار داده و در مدرسه حاجی حسن علوم عقلیه و نقلیه را مباحثه میکردم در اواخر سلطنت خاقان بمکه مشرف شدم در مراجعت که در بند عباس از کشتی بیرون آمدیم قافله حاضر بسمت کرمان عازم بود بکرمان رفتم راهها بجهت فوت خاقان ناامن بود قریب سالی در آنجا متوقف بوده.

شاگردان مجتهد صاحب فتوی و مسند ترافع دو مشهد و سبزوار داشتند در علم سب نیز بهره وافق داشتند و از قرار تقریر آقا محمد صادق پسر ملا علی مجتهد کرمانی که هم دوره داعی بودند و از پدرشان نقل میکردند ایام توقف حاجی در کرمان مشغول ریاضت بوده است

طب حکیم

حاج سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه که از اعظم فضلاء عصر بوده است یکی از درس های او کلیات قانون بوده است و مسئله مشنگلی محل نظر و گفتگو بوده است یکی از اعلام حاجی سید عبدالجواد که در همان مدرسه که محل توقف حاجی بوده است بر حاجی وارد شده بود و از حالات و تحصیل ایشان پرسیده بود فرموده بودند شطری از معقول و منقول دیده ام از طب پرسیده بود جواب داده بی ربط نیستم همان مسئله را پرسیده بود و جوابی شنیده بود فردا همان جواب را در محضر حاج سید جواد گفته بود سید فرموده بود این بیان از فکر نو نیست از کجا تحصیل کرده ای آخوند تلمیذ گفته بود شخصی از اهل خراسان بمدرسه ما آمده است دیروز من بحجره او رفتم و از حالات وی مستفسر شدم و در ضمن این مسئله را پرسیدم این جواب را داد سید سرمه بودند معلوم میشود مرد فاضلیست و غریب هم هست بعد از درس بدیدین او میرویم باتمام تلاطمه بدیدن او رفتم.

بخشش حکیم !!

- حاجی پس از مراجعت از اصفهان قدری از اموال موروثی را بققرای ارحام انفاق فرموده بود مؤنه وی منحصر بود بیک جفت گاو زراعت و باعچه مختصری که در فصل انگور تمام طلاب را بآنجا دعوت میفرمودند از حاصل زراعت پس از اداء حقوق واجبه ثلث آن را موضوع و متدرجاً بقراء میدادند روز عید غدیر بقراء و سادات يك قرآن و بغیر سادات ده شاهی عیدی میداد و ده شب در عاشورا روضه میخواندند و

مجلس مختص بفقرا بود و غذا نان و آبگوشت بود از طلاب مدرسه هرکس مایل بود میرفت و هرگز از کسی چیزی نمیخواست و قبول نمی کرد .

وقتیکه ناصرالدین شاه مرحوم در سفر اول سبزوار رسیدند و بخانه آن مرحوم رفتند ... ازخانه که بیرون آمد پیشخدمتی وارد شد که شاه پانصد تومان فرستاده اند خدمت شما اینک بارقاپری سرکوجه است فرمود داخل کوجه من ننمائید بهاج عبدالوهاب بگوئید بیاید ببرد مدرسه نصف پول بطلاب مدرسه قسمت کند و نصف بفقراء بدهد سادات را دو برابر دهد ..)

... از استعمال فضول دنیا محترز بوده حتی ادویه استعمال نمی کردند پیاز در آبگوشت ایشان غدغن بود بیندازد^(۱) .

۴= داستانهای سبزوار

درباره حکیم سبزواری حکایات و قصه هایی برسر زبان های اهل ذوق و معرفت و دوستداران شیوه او است که برای آشنائی از اوضاع و احوال فیلسوف سبزواری و مردم آن زمان چند حکایت را گلچینی نموده و در این تذکره تاریخی نقل مینماید.

۱- گویند که حاج ملاهادی سبزواری درایام سیر و سلوک خود بکرمان رفت و بدون آنکه کسی او را بشناسد وارد مدرسه ای شد از متولی مدرسه درخواست حجره نمود متولی که حاجی را نشناخته بود بود پرسید آیا طلبه هستی ؟ حاجی در جواب گفت نه .

(۱) کتاب حاشیه بر منظومه سبزواری تألیف هیدجی ص ۴۲۱ - ۴۲۵

متولی گفت ما حجره بطلبه میدهیم نه بغیر طلبه بالاخره خادم مدرسه را راضی نمود که در گوشه‌ای از حجره اوزیست نماید بشرط آنکه در کارهای طلبه‌ها با خادم مدرسه کمک نماید و حکیم سبزواری گاه گاهی هم بمباحثه طلبه‌ها گوش میداد اما دخالت در مباحثه نمیکرد تا پس از چندی دختر خادم را بزنی گرفت و داماد شد و پس از چند سالی با زن و بچه بسبزواری بازگشت و سالها گذشت که شهرت حاجی روز بروز زیاد تر گردیده و از اطراف برای تحصیل حکمت بسبزواری میرفتند قضا را یک دسته از فضایل طلاب کرمان هم برای تحصیل بسبزواری شتافتند طلاب کرمانی در مدرسه‌ای که حکیم تدریس مینمود حاضر شده و با سایر طلابی که در درس حکیم سبزواری حاضر میشدند شرکت کردند و در مدرسه نشسته و منتظر استاد شدند که ناگاه صدای پای اسرار از دور شنیدند که بواسطه کفش بزرگ و کهنه صدای پایش از دور شنیده میشد طلاب خود را جمع و منتظر استاد بزرگوار خود بودند هنگامی که وارد مدرسه شد بمنبر رفت و مشغول بحث شد طلاب کرمانی که او را دیدند دانستند که این حکیم بزرگوار همان داماد خادم مدرسه خودشان در کرمان است و خیلی متأثر شده و تا آخر درس بایکدیگر بلند بلند صحبت می کردند بطوریکه حواس سایر طلاب را پراکنده ساختند پس از آنکه درس تمام شد و استاد از مدرسه بیرون رفت و تمام طلبه‌ها انتقاد از کرمانیان کرده و شکایتها نمودند که چرا نگذاشتند که کاملاً مباحث و تقریرات استاد را بفهمند طلاب کرمانی داستان را نقل کردند و همه دانستند که آن حکیم بزرگوار مدتی را در حالت گمنامی برای سیر و سلوک در کرمان زندگانی میکرد.

بنا بقول دولت وقت هنگامی که دانست اسرار در کرمان به گمنامی زندگانی می کند تلگرافی بوالی کرمان کرد که چنان شخصی در آن نواحی میباشد و همه نوع احترامات لازمه را بایشان بنمایند قضا را تلگراف وقتی به کرمان رسیده بود که اسرار از کرمان حرکت خراسان نموده بود.

۲- گویند روزی اسرار مشغول بحث و درس بود که ناگاه دیدند شخصی پابرهنه و زولیده و شوریده وار بدرس او آمده و در برابر مدرس ایستاد و چشم استاد بوی افتاد برخاست و احترام کرد و نوازش نمود معلوم شد آن شخص ملا حسین پابرهنه (جانی) است که از همدرسان اسرار بود.

۳- روزی نوکر اسرار در شکارتیری زد قضارا به کسی خورد و آن شخص کشته شد قضیه را به حاکم گفتند که قاتل از نوکران حکیم است حاکم هم او را بخشید یک سال بعد از این حادثه اسرار از قضیه آگاه شد نوکر را جواب داد و او هر چه خواست بی تقصیری خود را ثابت کند ممکن نگردید اسرار میگفت اگر باطلت بد نبود کار بد بدست جاری نمیشد.

۴- بزرگان سبزوار میگفتند که در کشت تریاک اقدام کند اسرار راضی نمیشد و میگفت من هرگز تخم مرگ را نمیکارم!!!

۵- گویند شیخ مرتضی انصاری مدت دو سال در مدرسه حاجی حسن در مشهد نزد اسرار. شوارق و بعضی از مباحث فلسفی خوانده است اسرار میگفت که من و شیخ مرتضی انصاری باسلام خدمت مینماییم وقتی که سلام شیخ مرتضی انصاری را باو میرساندند حکیم برمیخواست و

میگفت منه السلام-والیه السلام وعلیه السلام .

۶- گویند روزی اسرار بواسطه شدت سرما گفت-ردا درس نمی گویم -فردای آنروز بمجلس درس حاضر شد شاگردان سبب را پرسیدند .

۷ گفت دیدم گاو ان برای زراعت میروند رواندیدم که من بحث علمی راترك گویم .

۷ - بیشتر شاگردان اسرار دیوانه شدند و یا آواره گشتند و نتوانستند درك معانی وحقایق فلسفی استاد خود را بنمایند.

۸ - هنگامی اسرار شیفته ای داشت که از کسبه سبزو ار بود هر روز دیوانه وار در بحث حاضر میشد و سر بدامن استاد میگذاشت وواله وحیران محو بیانات اسرار میشد.

۹- در اواخر عمر اسرار ذوقیات اسفار را میگفت و درس رسمی با فرزندش حاج آقا محمد بود .

۱۰- ناصرالدین شاه که بمخدمت اسرار رسید محمد رضای قاجار جد مادری افسر که از شاگردان اسرار بود حاضر بود و نهار را در خدمت حاجی بسر بردند و آنروز هم مانند همیشه نان و آبگوشت و پنیری داشتند ناصر الدین شاه به حاج ملا هادی گفت محمد رضای قاجار درویش شده است اسرار گفت امر و ز شاه هم درویش شده است

۱۱ - در تمام مدت عمر حیوانی در منزل حاج ملا هادی کشته نشده بود تا روزی ملا عبدالله خادم از بازار گوشت نیاورده بجایش خروسی خریده بمنزل آورد اسرار می پرسد چرا خروس گرفتی میگوید گوشت یافت نشد میگوید خروس را بصاحبش رد کن من در خانه ام نمیخواهم جان داری بیجان

شود دختر پسری اش که عارفه بود میگوید: «این است که تمام موجودات بطیفیل وجود انسان خلق شده و شمادر اشعارتان میفرمائید .

نه همین روی زمین را باب الهیم نه ملک درد و راندن بگرد سرما
میفرماید بلی لیکن اگر انسانی یافت شود باید جان بقر باناش کرد
باز بطور جدل میگوید شما که گوشت کوسفند میخورید همین حرف در
آنجامی آید میگوید کوسفند برای دیگران کشته میشود و ما بطیفیل دیگران
سبیلی چرب مینمائیم .

۱۲ - گویند اسرار بخوردن گوشت کمتر مبادر مینمود و گوشت
طیور را نمیخورد روزی نو کرش خروسی را گرفته کشت و خوراکی تهیه
نمود اسراران را نخورد نو کر گفت چه تفاوت است ما بین گوشت خروس و
گوشت کوسفند اسرار در جواب گفت گوشت حیوانات را برای جامعه
مسلمین کشته اند مباح است منهم بطیفیل آنان گوشت را میخورم اما برای
خاطر من جاننداری را بکشند راضی نمیشوم

۱۳ - افتخار طالقانی متوفی هزار و سیصد و چهل و چهار هجری قمری
از حکماء بود و از شاگردان اسرار است میگفت :

حاج ملاهادی سبزواری نزدیک بموت خود در خانه درس میگفت
و در آخر درس گفت تجلی واحد . متجالی له واحد تا کی بگویم سرم دام دام
گرفت من کانت آخر کلمته لا اله الا الله وجهب له الجنة و فوت نمود و حالت
سبات به او ردی داد (که شبیه بخواب است که تمام اعضاء بی حس میشود)

۱۴ - حاج شیخ عبدالنبی نوری مجتهد معروف تهران سفری بمشهد
رفت نزدیک به سبزواری راه را گم میکند بزحمت زیادی راه را پیدا و در
سبزواری خدمت اسرار رسید حکیم گفت شما در این سفر بزحمت افتادید

که راه را گم کردید و در نفر پیدا شدند راه را بشمارانمایند حاج شیخ میگوید تصور کردم شاید آن دو نفر از بستگان اسرار باشند که بایشان خبر دادند. اسرار گفت فرزند بیخود مال خود را در راه درمکن کی میاعلم است وقفه آل محمد تحصیل کنید بهترین کیمیاها خواهد بود تعجب نمودم و بر اثر فرمایش ایشان کیمیا را تعقیب ننموده در پی تحصیل علم رفتم آنچه دارم از برکت فرمایش ایشان است.

۱۵ - ملا آقای مجتهد در بندی^(۱) بقصد زیارت مشهد به سبزوار رفت و تمام اهالی شهر بیدارش رفتند و حکیم سبزواری چون حکیمی گوشه گیر و مرتاضی بود بدیدن در بندی نرفت این معنی بوی گران آمده روزی بمنبر رفت و شروع بکلمات توهین آمیز به عرفان و حکما و عرفانمود

۱ - آخوند ملا آقای مجتهد در بندی صاحب خزاین و اسرار الشهادة و سماعات ناصری و غیرها که در شهرت و اعتبار و نفاذ امر و انتشار صیت و علو قدر تالی حاج شیخ مرتضی انصاری کماکان میشد در حشمت و شکوه و مهابت و دلیری میان ابناء سلسله علمیه امتیازی بین داشت از فرقه بابیه زخمی بر صورت شریفش بود بعد از چندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق بتهران آمد و مقدم مکرمش بسانواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد در ایام عشا و دل مجرم هر ساله بیای منبروی ازدحامی عجیب فراهم میگردد و در روز عاشورا مخصوصا از وی عادات دیو ساران در جوامع مواج از تعزیه داران بصدر میرسید بی اختیار عماه بر زمین می کوفت و گریبان چاک میزد و بر سر خاک میریخت الغرض در حب اهل اللبیت (ع) رتبه رفیع داشت و در منصب شریعت مقدسه مقامی منیع فوت وی در سال ۱۲۸۶ هجری در تهران اتفاق افتاد ص ۳۹ باب دهم المائروالانارچاب تهران

نگارنده این سطور گوید فاضل در بندی مردی ساده و بی آرایش بود و کتاب هائی که در تاریخ و رنماء ائمه اطهار (ع) نوشته است مورد توجه و اعتماد بیشتر روضه خوانان میباشد متاسفانه از لحاظ تاریخی و اعتبار بسی اعمیت است و احساسات و حالات روحی و مذهبی خود را بصورت حقیقت تاریخی درآورد و در باره شهدا و ایام عزاداری مطالبی نوشت که مصادر معتبر تاریخی و مذهبی برای آنها نداریم مزیتی که تالیفات فاضل در بندی دارد آنستکه در فلسفه و اسرار شهادت مطالب نیکوئی دارد که در خلال کلمات اغراق آمیز و بدون ماخذ نوشته است.

و پیغام داده بود که کسیکه نماز جنازه نمی‌رود و زیارت حضرت رضا (ع) مشرف نمی‌شود حالش چطور است. شنوندگان کم کم از اطراف دربندی پراکنده شدند فاضل دربندی علت را پرسید گفتند که اهالی سبزوار اعتقاد تامی به اسرار دارند و چون اسائه ادب نسبت باو شد مردم از شما گریزان شدند دربندی ناچار ترك سبزوار را گفت و عازم مشهد شد و دیگر در باره حکیم سبزواری سخنی نگفت !!

۱۶ - اسرار در بیرون شهر سبزوار باغی داشت روزهای تعطیل را باشاگردان بیباغ میرفت وقتی در موسم زردالو شاگرد ها مشغول خوردن بودند و زردالوهای خوب را از درخت چیده می‌خوردند زردالوئی بر زمین افتاده حکیم همان را از زمین برداشت و پاك كرد و خورد شاگردان تعجب کردند که با این همه زردآلوهای خوب این چرا؟

حکیم خندیده گفت مگر نه این است که کمال و جوگی زردآلو این است که جزء بدن انسان بشود این زردالوی به - رخاك افتاده هم این حق را دارد .

۱۷ - اسرار در جوانی در اصفهان مشغول تحصیل بود از ولایت کاغذ هائی برایش می‌رسید ولی حکیم هیچ بك از آنها را نمی‌خواند که مبادا مطالب مشغول کننده‌ای داشته باشد و فکر شمارا از تحصیل باز دارد همه آن کاغذها را در زیر پرتوشك خود می‌گذاشت بالاخره پس از چند سال که تحصیلاتش تمام شد و قصد بازگشت داشت آن نامه‌ها را از زیر پرتوشك در آورده یکی یکی خواندن در آن نامه‌ها نامه‌ای بود از پیش که خبر فوت یکی از آشنایانش بود حکیم شکر کرد که در آن هنگام این نامه را خوانده بود و گرنه تا چندی از درس و علم باز میماند !

۱۸ - گویند در زمان اسرار يك نفر مبلغ بایی بسيزوار آمده بود مردم بحکيم گفتند خوب است اجازه بدهيد اين شخص بيايد بمحضرتان ومطالبش را بگويد بينيم چه حرف حسابی دارد حکيم گفت اين کار برای کسی خوب است که در معتقدات خودشك داشته باشد نه برای ما که به علم بخود اطمینان داریم .

۱۹ - گویند اسرار اولين دفعه که صنعت عکاسی را ديد سخت متعجب شده میگفت اين صنعت با قواعد مادرست در نمی آید مگر نه اين است که اعراض قابل انتقال نیستند ؟

۲۰ - گویند هنگامی که سالار الدوله یاغی شده بود حسام الدوله مأمور دستگیری او شده بود درسيزوار جو برای علیق دواب حواله میدهند من جمله سه خروار قبض جو دست مأموری باسم حاج عبدالوهاب بوده در بین راه مأمور بر میخورد با سرار بواسطه کهنه گی لباس حاج ملاهادی را شناخته میگوید آخوند به بن این قبض باسم کیست قبض را گرفته میگوید بیا برویم جورا بدهم فوراً بنظر خود حواله میدهد مأمور گرفته میرود صبح می بیند آن جو پیش هراسبی که ریخته اند نخورده خیال میکنند اسبها ناخوش شده اند خبر بحسام السلطنه میرسد پس از تحقیق معلوم میشود جو از اسرار بوده می گویند باو که این از کرامت او است خودش میاید خدمت اسرار عرض میکند قبض که باسم شما نیوده چرا شما دادید میگوید من نخواستم دلال مظلومه و هادی بظلم بريك مسلمانانی بشوم عرض میکند ناظران را بفرمائید بیايد جورا تحویل بگیرد میگوید نمیخواهم بروید اسبها خواهند خورد وقتی میروند می بینند که اسبها مشغول خوردن جو هستند حسام السلطنه هم برائين کرامت خانه ومدرسه حاج ملاهادی را مأمور

بست قرار میدهد هر کس از بستگان و یاوران سالارالدوله بانجا پناهنده
میشد در امان بود و این داستان هنوز در سبزوار بر سر زبانهاست

۲۱ - گویند هنگامیکه ناصرالدین شاه بعزم مشهد میخواست
حرکت نماید در بین راه درویشی را می بیند گویا حالت منتظره داشته در
کنار راه بمأمورین میگوید بشاه بگوئید وقتی به سبزوار رفت حاج ملا -
هادی را ملاقات نمود از قول من بایشان سلام برساند .

مأمورین حمل بر جنون میکنند بشاه عرض میکنند دیوانه بود و قتیکه
در سبزوار شاه بدیدن اسرار میرود در بین آنکه همان فراش که با درویش
ملاقات کرد می آید بحضور حکیم میگوید گرچه شما سلام آن درویش را
بمانرسانید لکن سلام او بمانرسید . شاه میپرسد سلام کی و کدام درویش؟
قضیه پیغام درویش را بشاه عرض میکنند میگویند چون حمل بر جنون
کردیم پیغامش را نرساندیم .

۲۲ - گویند در همان سفر در بین راه مستوفی از شاه میپرسید آیا
در سبزوار از علماء ملاقات خواهید کرد میگوید از شریعتمدار بلی مقصود
مستوفی حاج ملاهادی بوده باز میگوید از حکیم چه؟ میگوید البته دستی
هم بریش او خواهم زد در مجلسی که شاه بیدار اسرار رفت ناصرالدین
شاه میپرسد زندگی شما چه جور است حاج ملاهادی میگوید اگر شاه دستی
بریش ما بمالد خوب خواهد شد .

۲۳ - گویند که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه سالار که حاکم
خراسان بود^(۱) علم طفیان برافراشت و تمام خراسان را تصرف کرد و لشکر

۱ - طفیان حستان سالار قاجار در خراسان و سوق عساکریان سامان به -
سرداری سلطان مراد میرزا احسام السلطنه و قتل سالار و سایر اشرار و انتظام کلیه
جهات شرفیه ایران و تاریخ این ماجریات از پنجم ذیحجه الحرام سنه ۱۲۶۴ است
تا ۱۵ شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۶ المانوالا نثار چاپ تهران .

بسبب زوار فرستاد که اهالی آنجا تسلیم وی شوند. سبزواریها پس از اجتماع وصحبت های زیاد تصمیم گرفتند که از اسرار هم کسب تکلیف نمایند و حکیم را در اجتماع خود دعوت کردند. اسرار گفت مردی گوشه گیر هستم و هیچوقت دخالت در کارها نکرده ام و سالی سیزده تومان مالیات من است هر کس دولت باشد باو میدهم و دخالت هم در اینگونه امور نکرده و نمیکتم در هنگامی که خواست از آن اجتماعات جدا شود باهالی گفت (سالارالدوله فقط خراسان را تصرف کرده است و ناصرالدین شاه در تمام ایران سلطنت میکند و تنها ایل شاهسون میتواند خراسان را تصرف کنند چگونه میتوانیم با سالار همراهی کنیم) و از اجتماع بیرون رفت مردم سبزواری گفته حکیم را جهت دانسته و قریب دو سال سالار بکمار دولت جنگیدند و خراسانها و خسارتهائی دیدند و ناکنون آثار و پیرانه ها و خسارتهای در سبزواری باقی است.

۲۴ - گویند که ناصرالدین شاه در سفر خراسان در سبزواری بخانه حاج ملاهادی سبزواری رفت. خرنزه ای خاج کرده روی طاقچه گذاشته شده بود وقتی که ناصرالدین شاه به اطاق حکیم وارد شد حاج ملاهادی سبزواری این شعر سعدی را خواند

گر خانه محقر است و تار و پود
ببر دیده روشت نشام

۲۵ - گویند هنگامیکه ناصرالدین شاه قاجار بربارت حاج ملاهادی در سبزواری نایل شده بود از سبزواری تقاضای هدیه ای نمود حاجی مقداری کشمش سبزواری را بشهریار تقدیم کرد پادشاه آنها را باخود بتهران آورد در اندرون حرم برای دربارخانه های دولت را نعمت گزافی از ناصرالدین شاه قاجار خریدار بودند.

۲۶ - حکایت کنند بچه پلنگی را برسم تعارف برای اسرار آورده بودند. پلنگ بچه درخانه حکیم بود وغالباً سرخود را به توشکی که حکیم روی آن مینشست میگذاشت و آرام و آرام بود تا پلنگ بزرگ شد بوی گفتند پلنگ ماده است و از حظ حیوانی بی بهره مانده است حکیم اجازه داد که پلنگ را بصحرای برده و آزاد میکنند. پلنگ را بصحرای بردند و در کنار کوهی آزادش گذاشتند بعد از دو روز دیدند که پلنگ بخانه اسرار بازگشت معلوم شد که زنکی در گردن حیوان آویخته بود و در اثر صدای زنک جانوران از وی گریزان شدند زنک را از گردن حیوان بیرون آوردند و پلنگ را دوباره بصحرای برده و آزادش کردند.

۲۷ - گویند سید فاضلی بنام سید ابوطالب اصفهانی بود میگفت تمام مردم ایران سبزواریانرا تکفیر میکردند و آنان شاگردان اسرار کافر میپنداشتند و تمام شاگردان حکیم را تکفیر کردند ناچار شدم که ترك سبزواریا گویم و بمحض حاج ملا هادی در سبزواری شتافتم و ماجرا را گفتم که اکنون چه باید کرد. حکیم گفت فرزند کار که باینجا کشید ترك مدرسه و سبزواریا بگوئید زینهار دانش را وسیله روزی قرار ندهید چه هر کس از راه علم خود روزی خورد بهره ای از زندگانی نخواهد برد ناچار ترك سبزواریا گفتم و بسیاری از علماء و اقطاب و مدعیان طریقت و تذهیب را از نزدیک دیدم دانستم که بیشتر آنان دکان است ترك همه را کرد.

۲۸ - گویند حکیم سبزواری از زن نخستین خود پسری بنام محمد داشت که بسیار فاضل بود و شرحی بر منظومه پدر نوشت و چون مفصل بود مورد پسند قرار نگرفت و مدتها کتاب پدر را درس میگفت و

حکیم دلبستگی بسیاری باین پسر داشت و هنگامیکه ناصرالدین شاه قاجار درخانه اسرار داشت ازفرزندش جويا شد .

حکیم گفت فرزندانی چند دارم و هرگاه محمد نبود عقیم بودم مگر محمد نام مرا زنده نگاهدارد دریغاکه پس ازدو سال که از وفات حکیم گذشت این فرزند برومند هم درسال هزار و دویست و نود و یک پیدر نوشت .

۲۹ - گویند آخوند ملا محمد فرزند حکیم سبزواری پس از وفات پدر حوزه درس را مراتب داشت و تا دو سال که بعد از حکیم زنده بود بقیه کتاب اسفار اربعه را که پدر ناتمام گذاشته بود برای طلاب فلسفه درس می‌گفت و شاگردان حکمت علاقه بسیاری بفرزند استاد خود داشتند .

۳۰ - نقل کردند که شاهزاده جناب « جدمحمد هاشم افسر رئیس انجمن ادبی ایران » هنگام تشییع جنازه آخوند بسر میزد و فریاد می‌کشید که ما شاگردان تا کنون خود را بوجود تو تسلیت میدادیم و می‌گفتم چونکه گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

گل زندگانی تو پژمرده و رشته عمرت گسسته شد بکدام شخص دل خوش باشیم و دیگر بچه امید در این شهر توان بود و پس از شش ماه به بیماری دق در گذشت (۱)

۳۱ - تنکابنی در کتاب قصص العلماء خود نوشته است که چون بسبزواری رسیدم خدمت حکیم سبزواری رفتم و نسبت اکسیر باو میدادند

۱ - رساله شرح زندگانی اسرار سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری چاپ سبزواری و رساله خطی آقای سید اشرف مدرسه سبزواری

و بارساترین مردم زمانش بود و از هیچ کس چیزی قبول نمی‌کرد و بدید و
 بار دیدن میردت و در زندگانی و روز شب با اعتدال زیست می‌کرد و با این وصف
 در هر هفته مال بسیاری به یتیمان میداد بدین سبب نسبت کیمیا باو میدادند
 و مردم سبزوار کرامت‌ها از او نقل می‌نمودند .

بعد از اینکه بدیدار حاج ملاهادی سبزواری رفتم برش هائی از من
 کرد و از احتوال علم و حکماء معاصر پرسید حکیم از من پرسید که سبب
 تکذیر شیخ احمد احسائی چه بود ؟ گفتم آنانیکه شیخ را کافر پنداشتند
 می‌گفتند در مسئله معاد مذهب شیخ با مذهب صدرالدین شیرازی یکیست !!
 حکیم گفت مگر ملا صدرا را هم تکذیر کردند گفتیم از قدیم بسر کرزبانهای
 دانشمندان روحانی جاری بود .

و باخود گفتم که این مرد در سبزواری نشسته گویا بانك خروس نشینده
 و نمیداند که ملا صدرا ی شیرازی را تکذیر کردند . و حکیم از من پرسید که
 شیخ احمد احسائی را چرا پنداشتند گفتم برای اینکه بجای معاد
 جسمانی به جسم غورقلیائی معتقد است (۱)

۳۳ - گویند حکیم سبزواری بی اعتنا بدینا و مافیها بود که ترك
 این جهان مادی وایی را نمود و مصداق لکئی لانا . و اعلمی مانا فکرم و لاتفرحوا
 بما اتاکم گشته بود مرتبه‌ای که خوب و بدیعت و نعمت ، بیماری و
 فقر رستی در فراموشی انسان بود و تمام آنها را از سوی معشوق خود عین الطاف
 و همه را تجلیات محصور خود میدانست و خواست خداوندی را می‌خواست
 و خود را مانند مرد دهی در دست مرده شور که هر جور او را شست و بشوهد
 می‌انگاشت چنانکه حکایت کنند شخصی از راه امتحان یا حقیقت بوی
 گفت که امسال شکر خدیرا که کشت‌ها خوب شده بخصوص اراضی شما در

۱ - رساله شیخ احمد احسائی بقلم نگارنده چاپ تهران

کمال خوبی است حکیم در پاسخش میگوید «چنین میگویند»

و سال بعد همان شخص به حکیم میگوید امسال زراعتها را آفت
فاسد کرد و بخصوص محصول اراضی شما را تماماً از بین برده است .
اسرار میگوید « چنین میگویند » و از گفته گوینده نه در سال پیش و نه
در سال بعد غمناک و افسرده میشود .

۳۴ - گویند هنگامی ناظر املاک حکیم سبزوار

گفت که فلانی در کنار زمین های شما زمین
در نظر ^{ما التکلیف} حکیم
دارد و دو جریب از زمین های شما را که از آب

قصبه مشروب میشود تصرف عدوانی نموده است نامه ای بنام او بنویسید
البته پس از رسیدن نامه زمین را واگذار خواهد نمود .

حکیم در پاسخ میگوید « هیچ نیازی بمطالبه و ارسال نامه نیست
چند سالی زمین مزبور علاقه و انتساب بمن داشت چندی هم اضافه بایشان
داشته باشد » از اینجاروشن میشود که حاج ملاهادی سبزواری ملکیت را
از راه دانش و کار امر اعتباری و اضافی میدانست (۱)

۳۵ - گویند حکیم سبزواری در تمام عمر يك سوم آخر شب را

بیدار و باراز و نیاز و خواندن دعای جوش کبیر و نماز شب سرگرم بود و با
نال و گریه و مناجات در نیمه های شب خانواده وی در حجره های بالاخانه
در خواب بودند از خواب بیدار میگشتند و صدای اسرار را میشنیدند و
در تمام مدت تدریس ممکن نشده که بانك مودن بلند شود و ایشان

۱ - رساله شرح احوال حاج ملاهادی سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری

س ۵ چاپ سبزوار ۱۳۳۲

درسی را قطع نموده و به بیانات خود پایان ندهند و صدایشان به اذان بلند نشود !!

۳۶ - گویند حکیم سبزواری هیچگاه حتی در روزگاری که شهر سبزوارد را در آموزش و پرورش ایشان دارالعلم و سرچشمه حکمت و عرفان شده و دانشمندان شهر همه شاگردان وی بودند هرگز عنوان و مقامی برای خود نگرفت اگر گاهی مردم برای قضاوت بحضورش میرفتند آنانرا بدیگری راهنمایی مینمود.

و باندازه ای برخلاف بندها و خود نماییها بود که پس از پایان درس اگر برخی از شاگردان برای روشن شدن مطلب های درسی و از بین بردن مشکلات به همراه وی بیرون میآمدند حکیم تا درب مدرسه درنگ میکرد و گاهن مینشست تا قضیه حل و اشکال علمی از بین برود تا شاگردان از پیرامونش پراکنده گشته تا بتواند بتهنایی و بدون های وهوی بخانه اش بازگشت کند

۳۷ - گویند باندازه ای حکیم سبزواری در اجرای دستور های دیانت بآك اسلامى دقیق بود که تا پایان عمر و در هنگام پیروی و ناتوانی باشدت دل بستگی که بتالیف و تصنیف داشت شخصاً غله ملکى خود را بادست خود وزن میکرد و سهم زکوة آنها بیرون میآورد و مابین بینوایان پخش مینمود .

و سالیان دوازی عصرهای پنجشنبه تمام بینوایان شهر را در خانه خود گرد آورده و شخصاً درب خانه میایستاد و بهر يك از بینوایان بفرخور احوالشان كمك هالى مینمود.

۳۸ - حکایت کنند که حکیم سبزواری همه ساله در اواخر ماه

صفر سه شب مجلس سو کواری در خانه اش تشکیل میداد و از فقیران شهر دعوت میکرد و سپس روضه خوانیکه بر اثر کربیه الصوتی در سبزواری مجلسش منحصراً بخانه اسرار بود بمنبر میرفت و پس از پایان روضه خوانی نان و آبگوشتی مهیا میکرد و بعد از صرف غذا بهر نفری يك ريال میپرداخت .

۳۹ - گویند در آغاز جوانی که حکیم سبزواری در مشهد مقدس بتحصیل و ریاضت بود دکان های ارثی خود را کم کم فروخت و پول آنرا در راه خدا بخشید .

۴۰ - حکایت کنند که در آخر های زندگانی حکیم سبزواری قحطی و کم آبی در سبزواری روی داد و اسرار بیشتر املاک خود را فروخت و ما بین مستحقان بخش کرد و گویند باندازه ای دنیا در نظر این مرد بزرگ كوچك و بی ارزش بود که هر گاه بمانعی برخورد نمی کرد شاید تمام ملك خود را يك روزه در راه رضای پروردگار بخشش میکرد و چنانکه شنیده شد که شخصی بحضورش گفت که شما درویشید چرا از مال خود باقی گذاشته اید و همه را انفاق ننمودید؟ در پاسخ گفت تصدیق میکنم ولی چکنم که بچه ها درویش نیستند !!!

۴۱ - حکایت کنند که در محلی از اصفهان از هر صنفی گفتگوی حکیم سبزواری با کشیش گروه بسیاری از تماشاچی از كوچك و بزرگ و دانا و نادان حاضر شده و سخنان دانشمندانیکه برای اثبات دعوی خود دلیل ها و برهان ها برپا میکردند گوش میدادند تا آنکه کشیشی از نصرائیان پس از کشمکش بسیار و جدل های بیشمار محکوم و درمانده گردیده و بخیال اینکه اطرافیان را بمسئله قلندری و بعبارت

دیگر بهوچی گری از میدان جدل بیرون کند و امر را بر مردم مشتبه نماید
از دانشمندان اسلامی جویامی شود « ده بزویست خر و سی اسب و چهل
گاو و شصت شتر و هفتاد بکیر و به بند چیست » و اگر این پرسش را پاسخ
دادید قضیه را حل نمودید تمام دعاوی و برهان های شما درست و قیاس های
شما به نتیجه میرسد و آنگاه اعتراف و اقرار بر مغلوبیت و بی اساسی بودن
سخنانم مینمایم و گرنه شما بر باطل بودن مدعای خود باور نمائید

این پرسش بی مورد و بی مناسب تمام ذهن ها را پریشان و همه دانشمندان
را باندیشه انداخت در آن زمان حکیم سبزواری که جوانی غریب و طلبه ای
گمنام بود و در ردیف تماشاچیان بشمار میرفت قدم پیش نهاد و با کمال
احترام از دانشمندان مجلس اجازه خواست که پرسش قلندری کشیش را
بوی و گذار نمایند ، دانشمندان درخواست ایشان را پذیرفته و در ردیف
خود محلی برای او قرار دادند درین هنگام تمام مردم گردن ها را کشیده
و چشم ها بوی دوخته و نگران شدند که چگونه این جوان مجهول پاسخ ترسا
را خواهد داد سپس اسرار خاموشی مجلس را در هم شکست و باخوشروئی
و کشاده روئی خطاب به کشیش نمود و بایمانی بسیار جالب آغاز سخن
نموده و چنین معما را حل نمود

آقای محترم پرسش شما کنایه و استعاره از حالات و اطوار است
که اسنان را از سن کودکی و جوانی نارسیدن بمرتب پیری دست میدهد و
در هر مرحله از مرحله های عمر و زندگانی فطرت و طبع بشر مقتضی حالات
و بروز کیفیاتی است که در اوقات دیگر عمر گذشته بر این که آن کردار از
آدمی دور است که از وی صادر گردد از مردی هم که سخنان نیز مقتضی
آن گونه رفتار است هر گاه به بیند نظر و عقیده امر نامناسب و زشت می آید

و بشر در نخستین مرحله زندگانی به بز که حیوانی است بازی گوش و با جست و خیز شباهت تمام دارد و از پنج سالگی باین رفتار آغاز نموده و بیشتر در بانزده سالگی این حالت پایان می یابد و بحران این روش و طرز اخلاق این مرتبه از عمر در سن ده سالگی است که پیش از آن رو به شدت بوده و سپس کم کم ناتوان گردیده و بکلی این حالت از بین می رود و پس از طی این منزل وارد مرحله شهوت رانی شده و اندک اندک این شیوه و رویه زیاد می شود تا سن بیست سالگی که آخرین مرتبه نیرو و شدت است که شبیه خر می شود « زیرا این حیوان در این صفت تخصص دارد و از سایر جانوران ممتاز است » سپس این حالت نیز روبه کمی می رود تا سن بیست و پنج سالگی که بیشتر شدت این غریزه را از دست داده و آغاز در سلوک و سیر حالت سوم که فراست و تیزهوشی و چست و چابکی است می کند . صورت و کمال این حالت در سن سی سالگی است و سپس این حال هم مانند حال های گذشته روبه سستی و ناتوانی گذاشته و در بسیاری از نوع بشر در سن سی و پنج سالگی این صفت پایان پذیرد و بهمان شدت و قدرت نخستین باقی نمی ماند و پس از این مرتبه سنگینی و وقاری برای انسان بدست می آید مانند گاو که راه رفتنش با وقار خاصی همراه است بنابراین در این مرحله از عمر طرز رفتار آدمی را بگاو تشبیه نموده اند و حسد کمال وقار و سنگینی در بشر در سن چهل سالگی است و سپس کم کم این حالت از بین رفته و حالت شتری که دوربینی و صبر و طاقت در حوادث زندگانی است بدست می آید و آخرین بحران این رویه در شصت سالگی است زیرا این حالت نیز مانند حالات دیگر از بین می رود در این هنگام چون انسان خودش را از کار افتاده و زمین گیر می بیند با تجربه هایی که در مدت عمر حاصل نموده و بر فایده ها و اهمیت ثروت و قدر و قیمت آن کاملاً پی برده

بسیار آزمند و حریص میگردد بطوریکه از اول کودکی تا آن وقت چنان مشتاق بگرم آوردن مال در خود ندیده است آری او باندازه ای در چنگال آز گرفتار میشود که اگر بتواند میخواید درآمد موهوم آینده را نیز هم اکنون بدست آورده و در صندوقی نهاده و در آن را بسته و یکدینار بهیچ کس ندهد تا آنجا که اگر این طبیعت کشنده «پناه برخدا» شدت پیدا کند ممکن است بعدی برسد که برای گذراندن روزی خود هم از صندوق پس انداز باندازه نیازمندی مصرف ننماید»

چون حکیم سبزواری بیانات خود را باینجا میرساند صدای آفرین از خواص و عوام بلند میشود و کم کم داستان گفتگو با ترسا بزرگ شده و انعکاس خوبی در آن محیط پیدا میکند و مشهور میگردد.

۴۲- حکایت کنند که حکیم سبزواری بابیانی سحرانگیز درس میگفت که بمصداق «وان من الیمن اسحراً» بود بطوری که هر شنونده ای را از حال طبیعی بیرون و مفتون سخنان بلند خود میکرد و اگر شنونده کم استعداد میبود حالت جذبه و بیخودى باو دست میداد و خودش ازین میرفت و چنانکه یکی از شاگردان درسش در وصف حکیم سروده و چگونگی تعلیم و بیان وی را گفته که چهارده نفر در اثر حضور در حوزة درسش نتوانستند کاملاً دانه های حقیقت و معرفت را بچینند و جواهر دقایق حکمت بالاخره سه سالار عقل مغلوب جذبه گشته و در وادی بهت و سرگردانی سرگشته شدند و هر کدام از شدت شوق خود را بدام بلائی دچار و هریک از عشق بسیار بورطه ای گرفتار می کنند.

آن یکی خود را بدریا کرد غرق
دیگری خود را به آتش کرد - حرق

بنابر این نظر حکیم بر این توجه داشت و رویه اش بر این قرار گرفته بود که شاگردان را نمی آزمون و مستعد و قابل نمیدید از حضور در حوزه درس عذر می خواست چنانکه یکی از شاگردان گفت « فرزند در آغاز بدرس فرزندم تشریف ببرید و مقدمات فلسفه و کلام و منطق را کاملاً تحصیل فرمائید سپس بدینجا حاضر شوید و بارها گفته ام » که راضی نیستم اشخاصی کم استعداد و مقدمات فلسفه را ندیده در مجلس درس - من حاضر شوند . »

۴۳- گویند خصوصیات تدریس حکیم سبزواری منحصر به خودش بود و تمام خوبی را از معنی و صورت ظاهر و باطن که سبب جذابیت باشد موجود بود نخست خیلی خوش بیان و نمکین و دلربا و دل چسب بود دوم بیاناتش بسیار با حرارت و مستانه بود بطوری که وقتی درس پایان میرسید یکی دو متر از مکانی که در آغاز بدرس قرار داشت در نتیجه غفلت و بیخود در پیش میرفت و روزی تقریباً صد شعر عربی و فارسی و يك جزء قرآن با چند حدیث و روایت شاهد بر مطلب و موضوع درس تقریر میکرد .

۴۴- حکایت کنند درویشی که چندان استعداد

خود کشی
علمی نداشت قضا را بمدرسه حاج ملاهادی سبزواری
درویش مجذوب
وارد شد و چون صدای مدّرس و همهمه شاگردان

بگوشش رسید ذوق و شوق شنیدن و عشق دیدن حوزه درس در مغز درویش ایجاد گشت و خود را در گوشه مدرّس جای داد و با تمام نیرو و سراسر گوش توجه بسخنان حکیمانه و عارفانه اسرار نمود ولی کم کم حالت بیخودی و جذبه باو دست داد تا اینکه بدون اراده جای خود

را ترك گفته و برخاست و در میان مجلس رو به روی استاد ایستاد و با گفتن « فقیر باما باش » جلو رفت و تا زانو بزانو متصل با استاد نشست. و کتاب اسفادار به صدرالدین شیرازی را که مشغول تدریس آن بودند روی هم گذاشت و بر سر و روی حکیم بوسه هازد و آنگاه سر در دامن اسرار نهاد و لاجرم درس تعطیل شد.

۱ استاد شاگردان را که از دیدار این منظره شکفت انگیز و تعطیل درس عصبانی شده بودند امر به خاموشی نمود و جبران ناتمامی درس را بآینده موکول فرمود و آنگاه از جای برخاست و رشته یگانگی و پیوستگی شاگردان پراکنده و رشته آراء و اخلاق آنان گسسته گشت و روز بعد در هنگام درس کم کم حواس ها منوجه بیان استاد شد و حکیم چون دریای موج خروشان گردید ناگهان درویش مجذوب وارد و بدون درنگ در پیش حکیم قرار گرفته و با و در روز گذشته « فقیر با ما باش » سرگرم شد و لای روز دوم مستی وی زیاد تر و اندکی هم از نزاکت و ادب بیرون رفت خلاصه آن روز هم درس تعطیل گردید و شاگردان با کمال تأسف هر يك به حجره خویش رفتند.

چون روز سوم شد شاگردان در پیرامون حکیم پروانه وار گرد می آیند هنوز از نکته بیان اسرار استفاده ننموده و جام قلب ایشان از داروی معانی بهره ای نبرده بود که ناگهان درویش قدم بقربانگاه عشق خود میگذارد و دیوانه وار سر بزانوی حکیم مینهد سپس حرکت نموده و کتاب را برداشته بگوشه ای از مدارس پرتاب میکند و میگوید « اینها چیست؟! فقیر باما باش! » در این حال لباس های اسرار

را پاره کرده و مرتباً بسرو صورتش بوسه میزند حکیم که اینحال را از فقیر
 مجذوب دید بدون درنگ درس را ترك گفت درویش هم پروانه وار
 بگردش میگردید شاگردان چون درویش بیچاره را بدینگونه ببخود
 دیدند برای جلو گیری از جنجال و غوغا از بازار که خط سیر استاد بوده
 و نظربحفظ جان حکیم درویش را گرفته و استاد را از مدرسه بیرون
 بردند و درب مدرسه را هم قفل کردند درویش چون درب مدرسه را
 بسته دید و جدائی و دوری را ما بین خود و محبوب خویش حس کرد
 آتش عشق و محبتش بیش از پیش شعله ور گردید و بیپناه رفتن سر
 خلوت جمعیت را غافلگیر نموده و خود را روی بام مدرسه رساند و بالای
 بام درب مدرسه آمد و با آواز بلند بانك زد « فقیر کجا رفتی صبر کن که
 آمدم ! » و ناگهان خود را از سردرب که تقریباً ده متر بلندی داشت بزیر
 افکنده و فوری روانش از کالبد بدن بیرون رفت جسد او را استاد بهمراه
 شاگردان تشییع نمودند و دفن نمودند. (۱)

۵- شعر و شاعری اسرار

اسرار صاحب ذوقی لطیف و حکیمانه بود و بسیاری از نکات عرفانی
 و فلسفی را بنظم درآورد و از لحاظ ادبی شعرش متوسط است و چندغزل
 خوب دارد که در کمال زیبایی و لطافت میباشد مخصوصاً یکی از آنها
 از لحاظ جزالت و استحکام رنگ و بوی اشعار شورانگیز حافظ را دارد و
 آن غزل این است

۱- داستانهای بسیاری از کرامت های حکیم سبزواری حکایت کنند که در
 رساله های شرح زندگانی حاج ملا هادی سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری
 چاپ سبزوار و رساله اقامی سید اهراف مدرسی سبزواری « که هنوز چاپ
 نشده است » و رساله نگارنده ناچیز این سطور در سال اول مجله جلوه چاپ
 تهران مفصلاً بحث شده است .

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند
 باده نوشان و خموشان و خروشان چند
 ای که در حضرت او یافته ای یار ببر
 عرصه بندگی بی سروسامانی چند
 کای شه کشور حسن و ملک و ملک وجود
 منتظر بر سر راهند غلامانی چند
 عشق صلح کل و باقی همه جنک است و جدل
 عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند
 سخن عشق یکی بود ولی آوردند
 این سخنها بمیان زمزه نادانی چند
 آن که جوید حرمش کو بسر کوی دلای
 نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند
 زاهدان باده فروشان بگذردین مفروش
 خرده بین هاست درین حلقه رندانی چند
 نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون
 گر نبود بزمین خاک نشینانی چند
 ای که مغرور به جباه دوسه روزی بر ما
 کشش سلسله دهر بود آنی چند
 هردو اسرار که بر روی دلت بر بندند
 روگشایش طلب از همت مردانی چند^(۱)

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
 منظری روی تو زیب نظر نیست که نیست^(۱)
 نیست يك مرغ ولی کش نفکندی بقیس
 تیر بیداد تو تا پرپری نیست که نیست
 ز فغانم ز فراق رخ و زلفت بغان
 سك کویت همه شب تاسحری نیست که نیست
 نه همین ازغم اوسینه ماصد چاك است
 داغ اولاله صفت برجگری نیست که نیست
 موسی نیست که دعوی انا الحق شنود
 ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
 چشم ما دیده خفاش بود ورنه ترا
 پرتو حسن بدیوار و دری نیست که نیست

۱ - دیوان اسرار ص ۳۰

* نقی النقی - آنست که اثبات عموم وصفی را کند باینکه نقی آنرا از افراد انکار نماید و بی در نقی مقتضی است و این طرز از لطایف کلام بلغا و مستدرکات مؤلف است (حافظ)

اشك غمازمن از سرخ برآید چه عجب
 خجل از کرده خود برده دری نیست که نیست
 تا دم از شام سر زلف تو هر جا زنند
 با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
 آب چشم که بر او منت خاک در تست
 زیر صدمت منت او خاک دری نیست که نیست
 و همچنین است تمام این غزل چه ردیف یعنی همان جمله (نیست که نیست)
 واجب التکرار است

حاجی ملاهادی سبزواری

موسی نیست که تارمز انا الحق شنود
 ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
 از کتاب ابداع البدایع در فن بدیع از مولفات حاج میرزا محمد حسین شمس -
 العلماء کرگانی طبع تهران شهر رجب ۱۲۲۸ م ۴۰ - ۴۰۱

کوش اسرارشنو نیست و گر نه اسرار
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

ای بره نعره زنان دوست دوست
گر بحرم گر بدیر کیست جزاوست اوست
پرده ندا رد جمال غیر صفات جلال
نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست
جامه در آن گل از آن نعره زنان بلبلان
غنچه پیچد بخود خون بدانش تو پوست
دم چو فرو رفت هاست هوست چو بیرون رود
یعنی از اودر همه هر نفسی های و هوست
یار بکوی دلست کوی چو سر گشته کوی
بحر بجو نیست و جوی این همه در جستجو است
باهمه پنهانیش هست در اعیان عیان
باهمه بیرنگیش در همه ذورنك و بواسط
یارد در این انجمن یوسف سیمین بدن
آینه خانه جهان او بهمه رو بر است
پرده حجازی بساز یا بعراقی نواز
غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگو است
مخزن اسرار اوست سر سوید ای دل
در پیس اسرار باز در بدر و کوبکو است

رباعیات

دلدار چومغز است و جهان جمله چوپوست

ناید بنظر مـ را بهز جلـوه دوست

مردم ره کعبه و حرم پیمایند

دردیده اسرار همه خانه اوست

ای ذات توزاغراض و صفات آمده پاک

کوتاه ز دامان تو دست ادراک

در هر چه نظر کنم تو آئی بنظر

لاظاهر فی الوجـود والله سواک

با غیر علی کیم سرو بـرک بود

جز نور علی نیست اگر درک بود

گویند دم مرک توان دید ترا

ایکاش که هر دم دم مرک بود

۶- نظری بفسفه اسرار سبزواری

سبزواری مکتب مستقلمی در فلسفه ندارد بعبارت دیگر استقلال فکری نداشته است وی بیشتر در پیرامون سخنان ملا صدراى شیرازی بـمخصوص در شواهد الربوبیه و کتاب اسفار اربعه مطالعه میکرد و بسیاری از مباحث منظومه و شرح منظومه خود را در امور عامه غالباً از کتاب شوارق ملا- عبدالرزاق لاهیجی و در سایر مباحث اغلب از اسفار و شرح اشارات و شرح حکمة الاشراق و بعضی کتب میرداماد مانند قبسات فراهم آورده است امور عامه را نیز در مواردیکه شوارق با سلیقه و مسلک وی وفق نمیداد

بکلمات ملاصدرا متوجه بوده است از قبیل مباحث وجود و ماهیت کلمات
 ملاصدرا را متوجه بوده است منظومه سبزواری که اهم مؤلفات وی است
 از نظر بلاغت و نظم عربی چون چندان ارزشی ندارد ولی از جهت مشتمل
 بودن بر مباحث فلسفه میتوان گفت جامع ترین کتابی است که دوره کامل
 منطق و فلسفه را با کمال اختصار در بردارد. شرح منظومه در فلسفه
 همانند کفایة الاصول در اصول فقه و منطق تجرید در منطق و تجرید در
 کلام میباشد که کلیه مباحث فن را مطابق آخرین روش معمول فلسفه
 یعنی فلسفه ملاصدرا را جامع است در شرح منظومه گاهی اتفاقا مشاهده
 میشود که مرحوم سبزواری با صدرالدین شیرازی مخالفت کرده ولی پس از
 امعان نظر دانسته میشود که حاجی ملاحادی مخالفت اساسی با ملاصدرا
 ندارد مثلا در باب وجود ذهنی که ملاصدرا علم را حقیقة از مقوله کیف
 دانسته و بالعرض از مقوله معلوم شمرده بدین معنی که اگر معلوم از مقوله
 کم است کم را اگر از مقوله وضع است وضع ولی حقیقة علم از مقوله
 کیف است و تحت مقوله معلوم بالعرض است. نه بر سبیل حقیقت حکیم
 سبزواری با وی مخالفت کرده است و هم چنان که ملاصدرا علم را از مقوله
 معلوم بالعرض دانسته است و هم از مقوله کیف بالعرض است و بلکه علم را
 از سنخ وجود دانسته که تحت هیچ مقوله واقع نمیشود بنابراین جمع بین
 دو قول ملا صدرا ی شیرازی و جلال الدین محقق دوانی کرده است یعنی
 دوانی علم را از مقوله کیف میداند بالعرض و ملاصدرا علم را از مقوله کیف
 میداند حقیقة.

پس ملاجلال الدین علم را از مقوله معلوم میداند بالذات و از
 مقوله کیف میداند بالعرض و ملاصدرا علم را از مقوله معلوم میداند بالعرض

و از مقوله کیف میدانند بالذات مرحوم سبزواری بین این دو قول جمع کرده است .

از هر يك چیزی گرفته و چیزی حذف کرده است پس از قول ملا صدرا این مطلب را که علم از مقوله معلوم است بالعرض گرفته و این قول را که از مقوله کیف است بالذات آنرا ترك کرده است از قول ملا جلال که علم از مقوله معلوم است بالذات ترك کرده و این مطلب را که علم از مقوله کیف است بالعرض پذیرفته است بنابراین سبزواری علم را (وجود ذهنی) از مقوله کیف میداند ولی بالعرض و از مقوله معلوم میداند ولی بالعرض پس علم را در تحت هیچ مقوله ای ذاتاً نمیدانند بلکه آنرا از سنخ وجود می شمارد که در تحت هیچ مقوله نیست .

و این مطلب را سبزواری از سخنان ملا صدرا و رباب علم واجب و از مذهب او در این باب که از سخنان صوفیه اقتباس و تشریح شده است گرفته است مطلب تازه نیست بلی این مطلب در باب وجود ذهنی تازگی دارد ولی عیناً همان است که ملا صدرا و خود حاج ملاهادی بمتابعت وی در باب علم واجب بدان رفته اند ص ۳۰ - ۳۳ از شرح منظومه چاپ ناصری و نیز ایراد وی بر ملا صدرا در اتحاد عاقل و معقول که در شرح منظومه ص ۳۳ و ص ۱۵۸ بر ملا صدرا وارد آورده مسلک و برهان تضایف ملا - را در باب اتحاد عاقل و معقول ناتمام دانسته علاوه بر اینکه شارحان دیگر کلام ملا صدرا را بر سبزواری رد کرده اند در اصل مطلب با ملا صدرا اختلافی ندارد بلکه کاملاً با اتحاد عاقل و معقول معتقد است و همه جا از وی پیروی کرده است .

و باز در تعلیقات سبزواری بر کتاب اسفار و در بیان شرح

مطالب ملاصدرا در شرح منظومه ص ۳۶-۳۸ در باب اینکه وجود بسیط است و جزء چیزی نیست ایراداتی آقا علی زینوزی در کتاب بدایع الحکم چاپ تهران وارد کرده است چه مقصود ملاصدرا را بخوبی در اینجا نیافته بود و برهان وی را که بخوبی که شایسته است تقریر کند و در تقریر آن با اشتباه افتاده است و همین مطلب ملاصدرا را آقای سید محمد مشکوة در رساله کلمة التوحید^۱ بنحوی بیان و تقریر نموده اند که ایرادات آقا علی مدرس بر آن تقریر اصلا نمیاید .

و باز در باب وجود رابط از مصطلحات (لفظی) منظومه سبزواری است ص ۵۶-۶۷ در اینجا مطلب تازه ذکر نشده است و نیز حدوث اسمی ص ۷۶-۷۸ از شرح منظومه از مصطلحات خاصه خود دانسته است و آن نیز مطلب اساسی و تازه نیست و فکر جدیدی بر سخنان ملا صدرا نیفزوده است .

در شرح منظومه میگوید که سهل سارچی صاحب بصائر النصیریه عوارض را پنج قسم میداند !! معلوم میشود که بصائر در دست حاجی نبود و گرنه در کتاب بصائر عوارض را مطابق قول معروف نوشته است . حاج ملاهادی سبزواری با وصف اینکه بکتاب و مصنفات ملا محسن فیض^۲ کاشانی چندان مانوس نبوده است معذک در مصنفات خود از جهت استشهاد بآیات و اخبار از فیض کاشانی پیروی کرده است .

کتاب شرح اسماء الحسنی و شرح دعای صباح و اسرار الحکم و حتی حواشی او بر شرح منظومه و گاهی متن آن کتاب نیز از آیات و

۱- رساله کلمة التوحید بفارسی است که به ضمیمه قسمتی از حواشی آقای مشکوة بر اسفار رابعه در یک مجلد در تهران چاپ شده است در ۱۳۴۱ هـ ق

اخبار و اشعار عرفا و ذوقیات انباشته است حواشی حاج ملاهادی سبزواری
بر اسفار گرچه مفید است ولی حواشی مرحوم ملاعلی نوری^۱ بر روشن کردن
مطالب متن اسفار بیشتر کمک میکند .

نظر باینکه حاج ملاهادی سبزواری در علوم دینی نیز دستی داشته
گاهی در مباحث فلسفی هم بمبانی اصولی و قواعد فقهی وارد میشود
چنانکه در تعلیقات اسفار جلد سوم الهیات اخص در باب عشق فصلی که
باین عنوان میباشد (فصل فی عشق الظرفاء والفتیان للوجه الحسن) (که
عیناً این عنوان هم از رساله ابن سینا در عشق و مطالب این فصل از این رساله
و از رساله اخوان الصفا در عشق گرفته شده است) درباره اینکه برخی
از بزرگانان مریدان را بصورت پرستی و عشق بازی با جوانان امرد تشویق
میکردند و این دستور با احکام ظاهری شرح مخالفت دارد حاج ملاهادی
سبزواری در حاشیه بر کتاب اسفار گوید .

اجتماع امر و نهی در یک موضوع جایز است چنانکه در مورد نماز
در خانه غصبی و بیرون رفتن از مکان غصبی ملاحظه میشود چه در عین حال
که شخص به بیرون رفتن از مکان غصبی مأمور است از تصرف در مکان
غصبی ممنوع است پس در عین حال که برای بیرون رفتن از جای غصبی
گام میگذارد از همین گام گذاشتن که نهوی از تصرف است ممنوع
است بنابراین ممکن است متوسطان از سالکان بعشق بازی با خوب رویان
مأمور باشند با وصف اینکه همین امر در شرع انور ممنوع است و سر
اینکه مأمورند این است که همه علایق مادی را بکسلند و بیک چیز روی
نیکو عشق ورزند تا در نتیجه هنگامیکه بمعایب آن برخوردند یکباره

۲ - کتاب حواشی بر اسفار اربعه تألیف دیلاعلی نوری نسخه خطی آن در
در کتابخانه آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه موجود است .

علائق عالم طبیعت را فرو گزارند سبزواری ذوقی عرفانی نیز داشته ؟
گاهی بابرخی از عرفا نیز مناظره نظمی داشته است .

۷- تفسیر قرآن از نظر حکیم سبزواری (۱)

حکیم سبزواری در تالیفات عربی و فارسی خود مانند کتابهای شرح اسماء الحسنی و اسرار الحکم و شرح مثنوی معنوی و نبراس که در حقیقت مجموعه‌هایی است از خلاصه فلسفه اشراق و فلسفه مشاء قرآن مجید را از نظر حکمت تاویل و تفسیر نمود. و برای دقیق‌ترین معانی فلسفی آیات کتاب آسمانی را شاهد آورد و در حقیقت چاشنی عرفان و حکمت را روشن ساخته است .

در مقدمه کتاب شرح مثنوی خود به عربی نوشته است که چون مثنوی جلال‌الدین بلخی تقریباً تفسیر قرآن می‌باشد و بیان آیات بینات و تبیان سنت نبوی است و قبساتی از نور قرآن و فروغی است از اشعه چراغ فروزانی که از خزینه‌های حکمت قرآن مجید اقتباس شده است این کتاب شرحی است بر لغت فارسی و عربی و زیبایی آن و حکیم سبزواری باین‌ها اکتفا ننمود آیات قرآن مجید را در برخی از معانی ادبی و لغوی و فلسفی شاهد آورده و تفسیر نموده است.

گویند هنگامیکه اسرار سبزواری مثنوی معنوی را به‌حواشی وقار شیرازی دید گفت هر گاه پیش از این آن را دیده بودم هرگز بتالیف شرح مثنوی مبادرت نمی‌ورزیدم^۲ از این داستان معلوم می‌شود هدف

۱- اقتباس از کتاب طبقات مفسرین تالیف نگاره «خطی»

۲- وقار شیرازی شاعر نامی فارس حاشیه‌ای بر کتاب مثنوی نوشته است که به چاپ وقار مشهور است در این حاشیه آیه‌های قرآنی را که سخنان مولانا جلال‌الدین بلخی ناظر بآن بوده است و یا ابیاتی از مثنوی تفسیر آیه‌ای از کتاب الهی است وقار نقل نموده است و به فیده نگارنده تلخیص این سطور کتاب مثنوی چاپ وقار از بهترین و دقیق‌ترین چاپ‌های کتاب مثنوی است که گویند بیست سال در آن کار کرد تا توانست آیات قرآن را با ابیات وفق دهد .

حاج ملاهادی سبزواری در تالیف کتاب شرح مثنوی تفسیر بعضی از آیه‌های قرآن و یا کلیاتی است در فهم کتاب آسمانی و در کتاب اسرار-الحکم در جلد دوم آن در قسمت اسرار نماز سوره‌های الحمد و توحید را تفسیر فلسفی و عرفانی نمود و در کتاب نبراسی آیه‌هایی از طهارت صلوٰه - زکوة - صوم - حج را تاویل و تفسیر نمود و قسمتی از آیات احکام را تفسیر نموده است و در کتابهای خود مانند شرح اسماء الحسنی و اسرار الحکم و حاشیه بر شواهد ربوبیه صدرالدین شیرازی آیات قرآن را تاویل و تفسیر نمود و در دقیق‌ترین معانی و هدفهای بزرگ حکیمانه که عقل بزرگترین حکیمان بشری حیران مانده‌اند حکیم سبزواری با بیانی رسا و شورانگیز پس از بحث معانی آیات قرآن را بنام شاهد نقل و معنی مینماید که میرساند در فهم قرآن مجید روش و ذوق خاصی داشته است که شریعت را با طریقت وفق داده است.

چون حکیم سبزواری عارفی وارسته و پارسا بود و بظاهر شرع انور اسلامی سخت پای‌بند بود و هرگز از تفسیر قرآن منحرف نشد و تقریباً میتوان گفت آنچه را که محقق سبزواری درباره آیه‌های قرآن بفارسی و عربی نوشته است میانه‌ای است مابین تاویل و تفسیر که میتواند گفت پسند خدا و رسول است .

۸ - تالیفات اسرار

۱ - لئالی منظومه در منطق ۲ - غرر الفرائد منظومه در حکمت مکرر چاپ شده است بهترین چاپ آن طبع دوره ناصری است. این دو منظومه با شرح و حواشی از خود اسرار است که به عربی نوشته شده است . منظومه اسرار از لحاظ شعری در ادبیات عرب مهم و قابل توجه

نیست و در بعضی از ابیات این دو منظومه فاقد مزایای ادبی و شعری عربی است باین جهت برای فهم آن اشعار خود ناظم آن را شرح کرده است و در بعضی از قسمتهای شرح منظومه حواشی نوشته اند و چون در آن حواشی مقید نبوده اند مستقلاً وارد بحث علمی شده اند بهتر حق مطلب را ادا نمودند. کتاب شرح منظومه از زمان تألیف آن تا کنون از کتب کلاسیک طلاب علوم معقول است که پیش از کتابهای اسفار اربعه ملا صدرا شیرازی و شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی میخوانند.

حاج ملاهادی سبزواری در منظومه و شرح حواشی آن يك دوره منطق و حکمت مشاء و اشراقی را بطور خلاصه بیان نموده است در بعضی از مباحث عقیده ابن سینا و در برخی عقیده ملا صدرا شیرازی را با دلیل پذیرفته و ادله دیگران را انتقاد حکیمانه نموده است و خود حکیم سبزواری عقاید جدیدی در حکمت نیاورده اند و همان آراء و عقاید منطقی و حکیمانه امثال ابن سینا و صدرالدین شیرازی را خوب فهمید و بیان نموده در بعضی از قسمتها موافق با دسته ای و مخالف دسته دیگر بوده است « آقای سید محمد علی هبة الدین شهرستانی رساله ای بنام « فیض الباری فی اصلاح منظومة السبزواری » به شعر عربی سرودند که در بعضی از ابیات اسرار که کوتاه است و یا نواقص ادبی دارد بشعر اصلاح نمودند و برای روشن شدن مطلب منظومه يك یادویستی را در اول و یا آخر هر بیت اسرار اضافه نمودند و یا مصرعای یابیتی را از اشعار سبزواری اصلاح نموده اند این رساله بضمیمه مقاله نظریه فلسفی (الاستکمال) آقای شهرستانی در بغداد چاپ شده است.

رساله فیض الباری مورد توجه ارباب حکمت قرار نگرفت گرچه

اشعار آقای شهرستانی از لحاظ ادبی درست و صحیح است اما از لحاظ فهم مواد و مطلب منظومه کوتاه بنظر میرسد و آن دقایق و نکاتی را که اسرار در منظومه خود در نظر داشت فاقد است .

استاد بزرگوار ما حاج شیخ محمد حسین اصفهانی نجفی مؤلف کتاب تعلیقه بر کفایة الاصول طبع تهران که از بزرگان علماء و مدرّسین نجف اشرف بود متوجه نقص ادبی منظومه سبزواری بودند منظومه ای بحر بی سر و دند که در همان اوقاتی که نگارنده ناچیز این سطور در نجف اشرف بود منظومه اصفهانی مورد توجه ارباب معرفت قرار گرفت بدبختانه استاد فقید ما موفق بشرح آن نشدند .

۹۱- حواشی شرح منظومه

حاشیه هائی که بر کتاب شرح منظومه سبزواری نوشته اند

۱- حاشیه بر منظومه تألیف محمد بن معصوم علی هیدجی زنجانی مدرّس مدرسه منیریّه (که در کنار آرامگاه سید ناصرالدین واقع در خیابان خیام .)

متوفی در تهران طبع تهران ۱۳۴۶ به قطع خشتی در ۴۳۲ صفحه حاشیه بر منطق در حدود ۷۹ صفحه و حاشیه بر شرح غرر الفرائد در ۳۴۱ صفحه میباشد و در قسمت آخر کتاب مختصری از شرح احوال حاج- ملاهادی سبزواری و آخوند ملا محمد هیدجی صاحب حاشیه نوشته شده است و بعد از آن در حدود چهار صفحه چند قاعده کلی در فلسفه قدیم از صاحب حاشیه بحر بی نوشته اند که برای فهم مراد شرح منظومه مفید است مؤلف حاشیه چنانکه در شرح احوال خود اشاره می کند از شاگردان حاج میرزا حسین سبزواری و میرزا ابوالحسن جلوه میباشد .

تمام حواشی و قواعد فلسفی بزبان عربی است و ترجمه احوال اسرار

و آخوند هیدجی بفارسی نوشته شده است .

۲ - حاشیه منظومه تألیف اسناد بزرگوار آیت الله حاج شیخ محمد -
نقی مجتهد آملی چاپ طهران که مفصل تر و دقیق تر از حاشیه هیدجی است
۳ - حاشیه استاد محقق آقای میرزا مهدی مجتهد آشتیانی که جلد
اول در طهران بچاپ رسید تحقیقات استادى در تعلیقه بر منظومه و کتاب
اساس التوحید يك رشته از دقیق ترین بحث های فلسفى اشرافى و مشائى
است که میتوان مجموعه آن نوشته ها را شاهکاری در حکمت یونان و
اسلام دانست .

۴ - شرحى بنام شرح مثنوى بفارسی تألیف سید حق الیقینى خراسانى
جلد اول آن از انتشارات کتابخانه خاور در طهران منتشر شد که مؤلف
در مقدمه آن نوشته است که این شرح مثنوى جلال الدین رومى است
با شرح مزجى شرح منظومه حاج ملاهادى سبزواری این کتاب معروف
است بشرح مثنوى سید حق الیقین است .

نمیدانم که شرح مثنوى با شرح منظومه اسرار چه ارتباطى دارد؟
و قسمتى از ترجمه متن الهیات شفای ابن سینا را مشتمل است و باید
اذعان نمود که این کتاب نه شرح مثنوى است و نه شرح منظومه سبزواری؟
بلکه بقول طلاب يك مشت از عرفان های آب نكشیده را بقالب الفاظ در
این کتاب گنجانیده است . اکنون سید تیره بخت در تیمارستان تهران
بستری است .

۳ - دیوان فارسی اسرار در ۱۲۷ صفحه بقطع وزیری کوچک چاپ
سنکى تهران در ۱۳۰۰ هجرى قمرى و يك مرتبه هم ۱۳۱۶ شمسى د
طهران بچاپ رسید .

۴- شرح دعای جوشن کبیر (عربی) طبع تهران

از ادعیه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دارای يك قسمت از اسماء الحسنی است که هر قسمتی مشتمل بر مطالب و معانی مهمی میباشد و حاج ملاهادی سبزواری آنرا شرح فلسفی نموده اند .

۵- شرح دعاء صباح (عربی) مؤلف فقرات دعاء صباح منسوب بامیرالمؤمنین علیه السلام را يك يك ذکر و عبرتی شرح ادبی و حکمی و عرفانی نموده است و درین مطالب باشعار بزرگان عرفان مانند مولوی و عطار و سنائی استشهاد نموده است.

این کتاب با شرح دعای جوشن کبیر که آن هم از حاج ملاهادی سبزواری است در زمان مؤلف آن در تهران چاپ سنگی ممتازی شده . حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی خلاصه شرح دعاء صباح سبزواری بفارسی ترجمه و چاپ نمود.

۶- اسرارالحکم - دو جزء در يك مجلد مکرر چاپ شده است طبع دوره ناصری بهترین چاپ های آنست این کتاب چنان که مؤلف در مقدمه آن ذکر نموده است در مبدء و معاد و مشتمل بر اسرار توحید و عبادات بزبان فارسی است .

۷- حاشیه بر اسفار اربعه ملاصدرای شیرازی که به حواشی کتاب اسفار در تهران چاپ شده است.

۸- حاشیه بر کتاب مفتاح الغیب که به حواشی کتاب مزبور در تهران چاپ شده است.

۹- حاشیه بر مبدء و معاد ملاصدرای شیرازی که به حواشی کتاب مزبور در تهران بطبع رسیده است .

۱۰- حاشیه بر کتاب شواهد الربوبیه اخوند ملا صدراى شیرازی که
بضمیمه کتاب مزبور در تهران بطبع رسیده است .

۱۱- شرح مثنوی بفارسی طبع تهران .
در این کتاب حاج ملاهادی سبزواری بعضی از کلمات و مباحث مثنوی
مولانا جلال الدین رومی را بطور خلاصه معنی نموده اند .

کسانیکه سروکاری به تتبعات تاریخی دارند میدانند که تصوف
يك مبحث تاریخی و فکری است که مربوط باین شرح هائیکه تاکنون
درباره کتاب مثنوی نوشته اند نمیباشد . حکیم سبزواری با تالیف این
کتاب خودتى را در مثنوی دیده است باین معنی که عقاید و آراء خود را
در مثنوی نمودار ساخت نه آنکه مثنوی را از لحاظ انتقاد تاریخی و علمى
مورد بحث قرار دهد .

حکیم سبزواری در مقدمه شرح مثنوی بمری نوشته چون مثنوی
معنوی در حقیقت کتابی است در تفسیر قرآن بدین جهت مشکلات و
اشارات آنرا شرح نمود .

۱۲- شرح نبراس

قصیده ایست عربی در اسرار عبادات که ناظم آن بمری شرح فلسفه
و عرفانی دقتی نموده است از کتاب طهارت تا کتاب حج را در بردارد
بعضی از کلمات شیخ عبدالرزاق کاشانی را از اصطلاحات صوفیه اقتباء
نموده است چاپ گراوری در تهران شده است .

آنچه چاپ نشده است

۱- حاشیه بر شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک در نحو

۲- حاشیه بر شرح تجرید محقق لاهیجی

۳- راج قراح در علم بدیع

۴- راجق در علم بدیع

۵- سؤال و جواب که میتوان آن را بمنزله کشکول دانست که شاگردان وی و دیگران هر کدام مطالب مشکله ای از اخبار و آیات و رموزات و قواعد حکمی که ظاهراً بین آنها منافات دارد و عبارت های مشکل فلاسفه را که بعضی فارسی و برخی بهری به نظم و نثر پرست نمودند که خلاصه کتابی است بسیار نفیس و مفید که نسخه منحصر بفرد آن در نزد آقای اسراری سبزواری مواف رساله شرح احوال حکیم سبزواری در سبزوار میباشد.

۶- رساله ای در محاکمات مابین ملامحسن فیض مولف رساله علم و شارح آن رساله شیخ احمد احسائی نموده است.

بحث علم پروردگاری یکی از دقیق ترین و دلکش ترین بحث هائی است که مابین عرفا و حکما و متکلمان اختلاف هائی است که باید گفت قلم اینجا رسید و سر بشکست^۱

۹- تولد و وفات اسرار

اسرار وصیت کرده بود که در همانجائی که اکنون آرامگاه او است و در جنوب شرقی شهر سبزوار در گورستان کهنه و در کنار جاده قدیم راه مشهد قرار گرفته او را دفن کنند و پیش از وفات حکیم سبزواری آن زمین قطعه زراعتی و ملکی شخصی خود او بود و يك جریت از آن را

۱- در باوه تفسیر قرآن از نظر محقق فیض کاشانی و شیخ احمد احسائی در کتاب طلیقات مفسرین بقلم نگارنده مفصلاً بحث شده است.

مخصوص گورستان خود و فرزندان و نوادگان خود قرار داد و بعضی از شاگردانش مانند میرزا اسمعیل طالقانی مشهور بافتخارالحکماء در جنوب شرقی قبر استاد حاج میرزا حسین سبزواری در جنوب قبر حکیم دفن شدند .

مردم سبزوار همه شب مخصوصاً شبهای جمعه بآنجا رفته و با خواندن سوره های قرآنی طلب مغفرت برایش مینمایند و گاهی هم متوسل بروح پرفتوحش شده در کارها و حل مشکلات کمک میکنند . در زمان قدیم که مسافرت بمشهد از این راه بود زوار بخصوص طلاب علم و اهل معرفت در سبزوار توقف کرده و دوسه شب در کنار آرامگاه حکیم معتکف میشدند در وصف مقبره اسرار گفته شد .

صد هزاران سرپی اسرار حق بردارشد

تایکی چون مطلع الاسرار خود اسرار شد

کر بگویم چیست درین بقعه از اسرار غیب

بایدم منصور آسا بر فراز دار شد

اسرار در ۱۲۱۲ برابر لفظ غریب متولد شد و ۷۸ سال برابر لفظ حکیم زندگانی کرد و در عصر ۲۳ ذیقعدة الحرام سال ۱۲۸۹ به بیماری سکنه و مرک فجأة بدرد گفت باید ماده تاریخ وفاتش برابر لفظ غریب حکیم باشد ولی يك سال کم میشود چه در سال ۱۲۸۹ بود و این دو لفظ ۱۲۹۰ میشود سبش آنست که قریب بیک ماه بآخر سال فوت نمود و کسیکه سال زندگانی او را حساب کرد آن یازده ماه را يك سال گرفت چون از ۲۳ ذیقعدة الحرام تا اول محرم آغاز سال هجری قمری چیزی نبوده است

۱ - عجب اینجا است که یکنفر از فضلا با آنکه متوجه عدم تطبیق

لفظ حکیم و غریب با فوت اسرار بوده مغذلك در آخر قصیده ای که در
فوت اسرار گفته چنین گفته است .

وان شئت آن تدیری زمان وفاته

حکیم و غریب منهما انه دری

(۱۲۹۰)

۲ - و همین شخص در ماده تاریخ دیگر بفارسی چنین گفته

سال تاریخ وفات هادی دین مبین

جبرئیل گفت (ای دل محرم اسرار گفت)

۱۲۹۵

۳ - سالک بیتهقی در ماده تاریخ اسرار چنین گفته است .

اصل حکمت هادی دین حاوی فقه و اصول

تا روان شد طایر روحش سوی خلد برین

بیتهقی پای نیاز آورد بیرون زد رقم

۱۲۸۹

کنج حکمت آمده در سبزوار اینک دفین

۴ - ملا محمد کاظم معروف بروغنی سبزواری که از فضایل شاگردان

اسرار بود ماده تاریخ را چنین سروده که اکنون هم همین تاریخ در لوح
سنگی در سردر مقبره اسرار موجود است .

اسرار چو از جهان بدر شد از فرش بعرش ناله بر شد

تاریخ وفات او چو پرسند اکویم (که نمرده زنده تر شد)

۱۲۸۹

فصول اولاد و احفاد - مدفن و مقبره اسرار - مواد تولد وفات

اسرار را تا اینجا از رساله آقای سید محسن اشرف سبزواری با تصرفاتی نقل و اقتباس شد و اکنون نظریات دیگری نوشته میشود.

در بند نخست از (موارد تاریخی) چنانکه خوانندگان ملاحظه نموده اند نوشته شده (سرش آن است که قریب یکماه با آخر سال فوت نمود ...)

حق آنستکه علت اختلاف نه بواسطه محسوب داشتن چند روزه آخر سال است بلکه بواسطه این است که تولد حکیم در ۱۲۱۲ مطابق لفظ غریب بوده است مدت عمر او را هم از همان سنه ۱۲۱۲ محسوب داشته اند و در واقع این سال دومرتبه بحساب درآمده است یکمرتبه همین سنه که در جزء عمر اسرار محسوب شده و مرتبه دیگر هم همان ۱۲۱۲ است که مدت عمر حکیم بر آن افزوده شده.

۵ - آقای ابن یوسف شیرازی در فهرست خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار چنین نوشته اند.

(وفات ایشان را معاصرین عموماً سنه ۱۲۹۰ نوشته حتی ماده تاریخ های متعدد هم موافق همین سال ساخته اند . ولی از روی تحقیق وفات ایشان در ۲۲ ذیحجه سنه ۱۲۸۹ و ماده تاریخ ذیل را سالک شاعر سبزواری که بیقهی تخلص میجسته گفته و در ذیل عکس ایشان که در همین روز ها نزدیکی از دوستان آنرا دیده ام نوشته شده و گذشته از آنچه از آقایان خراسانی ها و سبزواریها شنیده ام این نیز سنه تاریخ فوت ایشان است .

هادی دین اصل حکمت حاوی فقه و اصول

تا روان شد طائر روشن سوی خلد برین
بیبه-ی-ی بای نیاز آورد بیرون زد رقص

کنج حکمت آمده درسزوار اینک دفین

(۶- ۱۲۹۵ - ۱۸۹)^(۱)

مصرع کنج (حکمت آمده درسزوار اینک دفین)

مساوی است با ۱۲۹۶ و از این ۱۲۹۱ - باید بای نیاز که حرف (ز)
که مطابق عدد (۷) است از آن بیرون شود تا ماده تاریخ بدست آید و آن
بدین صورت است ۱۲۹۶ منهای (۷) مساوی است با ۱۲۸۹

بنابر این در فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار اشتباه شده است.

۶- در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه که از شاهکارهای تاریخی
معاصر است وفات اسرار را در (ناهن جمادی الثانیه ۱۲۸۹) نوشته اند
با آنکه مجلدات نه گانه الذریعه غلط نامه های متعدد چاپی دارد در
هیچکدام از آنها این اشتباه رفع نشده است.

تا آنجائی که نگارنده این سطور جستجو کرده است تاکنون هیچ
مورخی هشتم جمادی الثانی را وفات اسرار ندانسته است و چون مؤلف
بزرگوار الذریعه اشاره به شرح احوال اسرار در مطلع الشمس نموده
با این وصف بجای ۲۸ ذی حجة الحرام که قول صاحب مطلع الشمس است
هشتم جمادی الثانی نوشته شده و این اشتباه را باید اشتباه لفظی و یا
چاپی دانست.

۷- چنانکه از قول کتاب مطلع الشمس نقل کردیم که وفات

۱- ص ۳۴ جلد اول کتب خطی فارسی و عربی طبع تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ هجری

اسرار را در ۲۸ ذیحجه الحرام ثبت نموده اند.

در تاریخ معاصر اشتباهات و اغلاط بسیاری دیده میشود که از خصایص بعضی از معاصران است چه هرگاه این اشتباهات اصلاح نشود ممکن است همین اشتباهکاریها جزو مأخذ و مصادر تاریخی محسوب شود و برای آیندگان کار مشکل گردد و نمیتوان باسانی درباره آنها قضاوت نمود تاریخ وفات ملاهادی سبزواری یکی از آن نمونه هاست با آنکه هفتاد و اندی سال از وفاتش میگذرد در حدود هفت قول مختلف از معاصرین نقل شد که اشتباه در اشتباه شده است و معتبرترین سندیکه در تاریخ وفات اسرار درست است تحقیق حاج میرزا عبدالرحمن مدرس^(۱) مشهور خراسانی است که از بزرگان ادب و علم در قرن اخیر بشمار میرود که در کتاب خود که درباره فضایل خراسان تالیف نموده اند وفات حاج ملاهادی سبزواری را در ۲۲ ذیحجه الحرام ۲۲۸۹ هجری قمری ثبت کرده اند که استاد محترم آقای سید محمد تقی مدرس رضوی در کتاب تاریخ خراسان که سالیان درازی است مشغول تالیف آن هستند همین قول را نقل نموده و درست دانسته اند و ما هم همین قول را تاریخ وفات اسرار میدانیم.

پایان

۱- برای شرح احوال او مراجعه شود به قسمتی از تذکره نکات و این سطر در سال ۲۵ اردمان چاپ تهران.

پرمیش و پامسخ فلسفی

درین آثار و نوشتجات حکیم مشهور حاج ملاهادی اسرار سبزواری يك نسخه خطی شامل چندین سؤال و جواب فلسفی بدست آمده است و سؤالات مزبور با پاسخهایی که حاجی داده و شامل نکات و دقایق فلسفی است در پایان درج میشود :



سؤال اول - ماده مغلوقات اگر یکی بودی در اصل مبداء چرا سعادت در يك نفس و شقاوت در يك نفس جا گرفت ؟

سؤال دوم - مرحوم مجلسی در کتابش ذکر کرده که خدا ایمان را خلق کرد و بنظر رحمت در وی نگریست و کفر را آفرید و بنظر هیبت در وی نگریست و گفت دشمن دارم کسی را که ترا قبول کند پس آفریدن کفر در حالتی که عاملش را دشمن داشت چه مصلحت است حال آنکه در علمش گذشته بود که بعد از آفریدن کفر آن را قبول خواهند نمود ؟

سؤال سوم - در قرآن یاد نموده که ولو شاء لهدیکم اجمعین قدرت بر هدایت دارد ، چرا هدایت نمیکنند چه مصلحت است بنده تواند هدایت کنند نکند و آنرا بنمود و اگذار پدر میداند که اگر طفل را در کنار

آب بگذارد در آب می افتد پس چرا میگذارد؟

سؤال چهارم - خلقت حرام گوشت درنده و برنده از چه شده؟

سؤال پنجم - فایده انسان از برای نفس جن و انس باید باشد

چرا که مصالح و آلات این دو فرقه اندمکونات و اینها فایده باین دو فرقه نمیدهند الا ضرر.

سؤال ششم - قدرت حکیم علی الاطلاق بر پاکیزه خلق کردن هست

از حیوانات ناطق و غیر ناطق مجعلا چرا بعضی مضر و مودی بعضی شوند و کشیف خلق شوند والله اعلم.



جواب حاجی ملا هادی سبزواری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين-

الظاهرين وبعد بر آن برادر ایمانی پوشیده نیست که این مسائل از مهمات و معضلات است و حقیر را مجالی نیست ولیکن رد آن برادر معظم هم بر این حقیر از مشکلات است پس اگر اجمالی واقع شود معذور دارند.

اما آنکه فرموده بودند که ماده خلایق واحد یا متعدد است باید دانسته شود که خلاف است که آیا عقول در اصل مختلف بوده اند یا متفق، اشاعره قائل باختلافند و معتزله باتفاق و تحقیق در اصل طینت کل جمع است میان اختلاف و اتفاق و چون مهما ممکن بر هر چیز برهان «لم» باید اقامه نمود، پس آغاز را باید رسیده و باید دانست که حق سبحانه و تعالی

واحد بالمسی و کثیر باسماء چنانچه عرفا فرموده اند . فی مقام الاسماء جائت
 الکثرة کم شئت زیرا کله اسماء را بهزار و نحو آن تعدید نمودند و اما
 جزئیات حد و حصر ندارد مثلا مصور کلی يك اسم است ولیکن منشعب
 میشود بمصور گل و خار و نور و نار و مور و مار و غیره اینها و باز بمصور
 این کل و مصور آن کل و هکذا . پس همچنین مہیات اشیاء در حضرت
 ربوبیه و ذره اول بحسب مفهوم کثیر بودند و بحسب وجود واحد بلکه
 موجودند بہمان وجود اسماء چنانچه اسماء جنسی موجود بودند بوجود
 اسمی و نیکو فرموده اند عرفاء شامعین کہ سبعان من ربط الوحدة بالوحدة
 والکثرة بالکثرة یعنی وحدة مہیات و تعینات در مقام وجودشان و بعبارت
 اخری باعتبار جهت نورانیہ ناشی شدہ است از وحدت مسمی و وجود آن و
 کثرت مہیات در مقام مفاہیم عقلیہ ایشان و بعبارت اخری باعتبار جهت ظلمانیہ
 ناشی شدہ است از کثرت اسماء زیرا کہ چنانچه مفهوم انسان آدمی و مفهوم
 ملک فرشتہ است و ہکذا و مفاہیم اشیاء کلا مخالفند همچنین مفهوم عالم
 دانا و قادر توانا و ہکذا باقی الاسماء کل متخالفند بخصوص اسماء جمالیہ
 و جلالیہ و لطیفہ و قہریہ و همچنانکہ اسماء حق ہمہ موجودند بیک وجود
 کہ آن وجود ذات است و اسم عین مسمی است و صفت عین ذات است
 همچنین مہیات ہمہ موجود بودند بیک وجود بخصوص در ذره اول و
 ہیئت اولی کہ از خود وجود نداشتند بلکه بوجود اسماء موجود بودند
 چون لوازم غیر متأخر در وجود طین ، ماء و تراب میخواستند . وجود ماء
 حیات طینتشان بود و مہیات و تعینات ترابشان بود چون اینها معلوم شد
 پس اگر بگوئی طینتها واحد بودند باعتبار وجود رواست و اگر بگوئی
 مختلف بودند باعتبار مہیات لوازم اسماء متقابلہ المفاہیم ہم رواست گفتہ

باشی پس مانند شیربست که واحد است و به جاورت ماست و پنیر مایه ماست
پنیر میشود .

و اما نقل سعادت و شقاوت باید دانست که در مقام وجود این
تعینات نبرد چنانچه در باب ازل فرموده اند کان الله ولم یکن معه شیئی
ولا اسم ولا رسم پس اختلاف مفاهیم ملک و شیطان و صالح و طالع و سعید
و شقی غیر ذلك ذاتی ایشان است و باین معنی فرموده اند السعید سعید
قی الازل والشقی شقی لم یزل و حکماء فرموده اند جعل ترکیبی باطلست
وما جعل الله الممش مشمشا و لكن جعله موجودا مثلاً راستی ذاتی الف
است و کجی ذاتی دال است که اگر الف را جاعل راست کند پیش از جعل
دال باشد و اگر دال را جاعل کج کند پیش از جعل الف بودی پس پیش از
جعل لفظ الف و دال میماند نه حقیقت آنها پس تا این تعینات نبود
موضوعی باقی نیست تا سؤال شود که چرا این چنین شد و آنچنان و بعد از
تعین موضوع باقی بشیئیت مثلاً باز سؤال راه ندارد چون ذاتی است
والذاتی لایعدل پس شان جاعل نیست مگر ابراز و اظهار آنچه کامن
در کل یا در خار است اگر خورشید عالم تاب طیبات و زیبایا و قاذورات
و زشتیا را اظهار و ابراز کند برو بحشی نخواهد بود پس آنچه در این
نشانه دنیا واقع میشود بوجهی ذاتی ماهیات من حیث هی ماهیات و خلط
ترابی طینتها است و بوجهی ناشی از اقتضای نشأت سابقه ماهیات است
کما قال تعالی و ما ظلمناهم و لكن کانوا انفسهم یظلمون ، همه از انجام
میرسند عبدالله از آغاز

و اما آخوند مجلسی اعلی الله مقامه نقل فرموده اند که خدا ایمان
را خلق کرد و بنظر رحمت دروی نگریست و کفر را آفرید و بنظر احمیت
دروی نگریست و گفت دشمن دارم کسی را که ترا قبول کند اولاً آنکه

کفر بالتبع آفریده شده فاصلی ندارد چون بعدم و عدمی راجع است و در علوم حقیقت مبرهن است که بشر مجعول بالعرض است پس کفر و توابعش بنور ایمان ظاهر است در حقیقت بمظاهر بسته است و بطفیل آنها میتواند بسرای ظهور گام نهد در جانب رحمت و سعادت و نور و اهلش ظاهر از مظهر اقوی است و در جانب غضب و شقاوت و ظلمت و اهل اینها مظهر از ظاهر اقوی و اصیل تر باشد و ثانیاً آنکه کفر را که آفریده مجبور نفرمود قائل را بر قبول بلکه فرمود و هدیناه النجیدین و بسوء اختیار قبول نمود حقتعالی کفر را آفرید تا قدر و منزلت ایمان دانسته شود که لایعرف الاشیاء الا باضدادها .

روی تو روز من و روز من شب تار

ولیک رونق مه بی شبان تاری نیست

هالا قدس سره میفرماید :

فرقت از قهرش اگر آبستن است

بهر قدر وصل او دانستن است

شاهد دل را فراقش گوشمال

دل نداند قدر ایام وصال

و آنچه درستون مذکور است که در علمش گذشته بود که کفر قبول خواهند کرد هم چنین در علمش گذشته بود اختیار این کافر پس اختیار این اولاً باید بظهور میرسد و بعد کفر این پس در علم ازلی بمقتضای ذاتی خود کافر گذشته بود هیئت کفر او بسوء الاختیار و بهمین هیئت درین عالم بظهور میرسد پس کفر او حتمی است و اختیار هم حتمی است و جبری است و اگر بگوئی که ماهیت کافر در ازل چگونه اقتضای کفر نمود و هر چیزی طالب خیر است نه

سخنمندی چند در بارهٔ مدرسی چهاردهی

« بیاد علامه قزوینی »

۲۵۹۱۰

.... اینجانب روزهای جمعه را برای پذیرائی دوستان تخصیص داده‌ام از حدود ساعت ۵ روزه نیم صبح الی ظهر . در روز و ساعت مزبور هر وقت میل داشته باشید اینجا تشریف بیاورید ما را مستفیض خواهید فرمود.

ارادتمند محمد قزوینی

این شرح حال که قطعاً مورد توجه خوانندگان گرامی «جلوه» و ارباب دانش قرار خواهد گرفت تاریخچه‌ایست از احوال حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف بقلم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی که از کتاب تاریخ گرانمای خودشان که هنوز به چاپ نرسیده استخراج کرده‌اند که اینک عیناً نقل و چاپ میشود. کسانی که سروکاری به تتبعات و تحقیقات تاریخی دارند با خواندن این شرح حال تصدیق خواهند نمود که تاکنون ترجمه احوالی درباره حکیم سبزواری کامل‌تر از این نوشته نشده است. «جلوه» جلد اول شماره هفتم

شرح گزارش زندگی حاج ملاهادی سبزواری در مطلع الشمس و ریاض العارفین و ذریعة آمده است و درازترین گزارش زندگی او را مرتضی مدرسی چهاردهی در مجله جلوه آورده است. فهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکوة کتابخانه دانشگاه تهران جلد دوم. گردآورنده منزوی چاپ دانشگاه تهران



از انتشارات کتابخانه طهوری

شماره ۱ فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه - تألیف محمود بن عثمان در سرگذشت ابواسحق کازرونی از مشایخ بزرگ صوفیه قرن پنجم با مقابله و تصحیح و ترجمه مقدمه المانی بقلم آقای ایرج افشار در ۶۰۰ صفحه بقطع ۱۹×۲۴ با جلد زرکوب ۳۰۰ ریال

شماره ۲ فرهنگ فارسی جلد اول تألیف آقای دکتر محمد مکرری با مقدمه استاد احمد بهمنیار - مشتمل بر کلیه لغات فارسی و عربی و لغات خارجی مستعمل در زبان و نوشته‌های فارسی و لغات معمول در زبان عامه و اعلام مهم تاریخی و جغرافیائی در ۷۰۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با جلد زرکوب ۲۰۰ ریال

شماره ۳ نجه سمیعی انتخابی که ادیب السلطنه سمیعی از دیوان نظم و نثر خود کرده است با اهتمام آقای حسینعلی محفوظ در ۴۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با کاغذ االا ۲۵ ریال .

شماره ۴ اشعار و احوال علامه علی اکبر دهخدا گردآوری سید عبدالغفار طهوری در ۶۵ صفحه بقطع ۱۱×۱۴ ۱۰۰ ریال

کتابفروشی طهوری - تهران خیابان شاه آباد

شماره ۵ دیوان استاد سعید نقوی بانضمام شرح زندگی و آثار
استاد - گردآوری سید عبدالغفار طه‌وری در ۸۰ صفحه بقطع ۱۲×۱۶
۱۵ ریال

شماره ۶ تذکره شعرای معاصر ایران تألیف آقای سید عبدالحمید
خلخالی. حاوی مجملی از شرح حال و منتخبی از اشعار سی و پنج تن از
کویندگان نامی ایران در عصر حاضر - مصور - در ۵۰۰ صفحه بقطع
۱۹×۲۴ با جلد زرکوب و کاغذ اعلا ۱۶۰ ریال .

شماره ۷ ماه‌نخب شاهکار استاد سعید نقوی شامل چهارده داستان
تاریخی - چاپ دوم با اضافات در ۲۸۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ ۶۰ ریال.

شماره ۸ دیوان استاد ابوانظر عبدالعزیز منصور عسجدی مروزی
از سخنسرایان دوره غزنوی با اهتمام و تصحیح و تحشیه آقای طاهری
شهاب در ۴۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با کاغذ اعلا ۲۰ ریال

شماره ۹ فندیه از متون تاریخی قرن نهم در بیان تاریخ و مزارات
سمرقند بکوشش آقای ایرج افشار در ۱۵۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با
چاپ خوب ۵۰ ریال

شماره ۱۰ تمدن ایران باستان بقلم آقای مهرداد مهرین در ۵۶
صفحه بقطع ۱۴×۲۱ ۲۰ ریال

شماره ۱۱ زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری بقلم -
آقای مرتضی مدرسی چهاردهمی در ۸۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با چاپ
خوب ۲۰ ریال

IRANIAN CULTURE
AND LITERATURE

11

Life And Philosophy

OF

Haj Mullá Hádi Sabzevari

1212 - 1289 - H.

BY

M. Mudarresi Chahárdehi

Tahuri Bookshop
Shah - Abad Avenue
Tehran 1955